

نیفکندم، یا می‌گفته است هرگز عورت رسول خدا را ندیدم.

و همو، از افلیج بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عمه‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * من و پیامبر از یک ظرف آب غسل جنابت انجام می‌دادیم. واقدی می‌گوید ابو حمزه هم از عروة از خاله‌اش عایشه همین‌گونه برای ما نقل کرد. و باز همو از ابن جُریج از عمرو بن دینار از ابوشعثاء از ابن عباس از گفته خاله‌اش می‌مونه ما را خبر داد که می‌گفته است * من و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می‌کردیم.^۱ محمد بن عمر واقدی می‌گفت همین مطلب استوار و درست است و هرگاه درست باشد که زن و شوهر می‌توانند از یک ظرف آب غسل کنند و برهنه هم باشند دیدن عورت متداول است آری اگر مقصود این باشد که نباید در اینگونه کارها خیرگی کرد درست است و به هر حال گاه آدمی چیزی را که نمی‌خواهد ببیند به چشمش می‌خورد. من مالک بن انس و ابن ابی ذئب را دیدم که در این کار اشکالی نمی‌دیدند که زن و شوهر عورت یکدیگر را ببینند. ثوری هم می‌گفت من آن را مکروه می‌دانم و اگر ببینند گناهی برایشان نیست. واقدی از گفته ثوری، از عاصم احول از ابوقلابه از رسل خدا(ص) نقل می‌کرد که می‌فرموده است * «هرگاه کسی با همسرش نزدیکی می‌کند خود را پوشیده بدارد و همچون دو گورخر لخت مادرزاد نشود.»

سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر(ص) رحلت فرمود مگر آنکه ازدواج با همه زنان (که بر او محرم نباشند) بر او حلال شده است: یعنی هر چند زن که اراده فرماید می‌تواند داشته باشد

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن موسی از محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب(ع) ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) رحلت فرمود تا آنکه گرفتن هر چند زن که بخواهد

۱. پیش از این هم تذکر دادم که انجام این گونه کارها مورد سؤال مردم بوده است و ملاحظه می‌کنید که معمولاً اشخاص بسیار محرم یعنی در همین روایات برادرزادگان یا خواهرزادگان که با عمه و خاله خود صمیمی بوده‌اند می‌پرسیده‌اند که پاسخ مردم را در این گونه مسائل بدهند.

بر آن حضرت حلال شد و این آیه که می‌فرماید «هر کدام را می‌خواهی رها کن و هر که را می‌خواهی پیش خود نگهدار»^۱ دلالت بر همین مطلب دارد.

و همو، از ثوری، از عطاء از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) رحلت فرمود تا آنکه ازدواج با هر چند زن که خواهد به جز کسانی که برایشان محرم بوده‌اند برای آن حضرت حلال شد و این به استناد به همان آیه است.

همچنین واقدی از گفته بردان بن ابی نصر از پدرش از عبدالله بن وهب بن زمعه از گفته ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت هم همینگونه برای ما نقل کرد.

و باز واقدی از ابن ابی سبرة و سعید بن محمد از جعفر بن محمد(ع) از پدرش از عایشه و هم از ابن عباس همینگونه برای ما نقل کرد.

محمد بن عمر واقدی از داود بن عبدالرحمان و سفیان از عمرو بن دینار از عطاء از عایشه همینگونه برای ما روایت کرد.

و همو از اسامة بن زید از پدرش از عطاء بن یسار همینگونه نقل می‌کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن محمد از هشام بن عروة از گفته پدرش عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * چون آیه «ترجئ من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء»^۲ نازل شد، عایشه به پیامبر گفت خداوند در برآوردن آنچه که اراده می‌کنی شتاب می‌فرماید.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت و این موضوعی است که همه دانشمندان شهر خود را بر آن هماهنگ می‌بینم - یعنی آزادی پیامبر(ص) در شمار همسران.

معلی بن اسد ما را خبر داد و گفت و هیب از ابن جریج از عطاء از عبید بن عمیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا رحلت فرمود تا آنکه خداوند برای او گرفتن هر چند همسری را که اراده کند حلال فرمود.

۱. به تفسیر این آیه که پنجاه و یکمین آیه سوره احزاب است مراجعه فرمایید. شیخ طوسی(ره) در تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۳۲۲ چاپ احمد حبیب قصیر به تفصیل در این باره بحث فرموده و افزوده است که در نظر شیعه هم همینگونه است و روایت عایشه را هم آورده است.

۲. آیه پنجاه و یکم، سوره سی و سوم - احزاب، همانگونه که در پابریک شماره پیش گفتم در عموم تفاسیر همینگونه تفسیر شده است. ابوالفتح رازی هم ذیل این آیه روایت عایشه را نقل کرده است.

سخن کسانی که گفته‌اند شمار همسران پیامبر(ص) محدود گردیده به همانها که داشته است

واقدی ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله از گفته زهری ما را خبر دادند که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت رحلت فرمود و ما اطلاع نداریم که ازدواج تازه‌یی - غیر از آنان که پیش از نزول آیه پنجاه و دوم سوره احزاب در قید همسری آن حضرت بوده‌اند - انجام داده باشد.

و همو از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از عمران بن مناح از ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام در تفسیر این آیه که خداوند فرموده است «از این پس گرفتن زنان دیگر بر تو روا نیست»^۱ برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پس از آن شمار همسران رسول خدا بر همانها محدود شد و پس از ایشان ازدواج فرمود و ازدواج زنان آن حضرت هم پس از ایشان حرام شد.

واقدی ما را از گفته معمر از حسن بصری هم همینگونه خبر داد.

و همو از گفته هشام بن سعد، از عبدالکریم بن ابی حفصه، از ابوامامه بن سهل هم همینگونه ما را خبر داد.

و باز واقدی از ابو عمران و سعید بن بشیر از ابوالصباح از مجاهد در تفسیر آیه پنجاه و یکم سوره احزاب نقل کرد که می‌گفته است مقصود آن است که پیامبر(ص) می‌تواند بدون طلاق از هریک از همسران خود بخواهد کناره‌گیری کند و هر که را می‌خواهد پیش خود نگهدارد و در تفسیر آیه بعد می‌گفته است پیامبر(ص) بر همان زنان خود بازداشته شد و دیگر ازدواج فرمود و می‌گفته است یعنی نه زن مسیحی و نه یهودی و نه کافر و نه هیچ زن دیگری را نمی‌توانی به همسری بگیری و نه می‌توانی به جای آنان کس دیگری را به همسری بگیری، واقدی می‌افزود که مالک بن انس را دیدم که این تفسیر مجاهد را نمی‌پسندید و حال آنکه تفسیر نخستین او را خوشتر می‌داشت.

۱. در تفسیر این آیه هم مفسران گوناگون سخن گفته و روایت نقل و استدلال کرده‌اند و نباید و نشاید که تنها به گفته مؤلف طبقات قناعت کرد. در تفاسیر فارسی بحث ابوالفتوح رازی کامل‌تر است.

محمد بن عمر واقدی از گفته قیس بن ربیع و شیبان بن عبدالرحمان از منصور از ابورزین ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) اراده فرمود برخی از همسران خود را طلاق دهد آنان که چنین دیدند آن حضرت را آزاد گذاشتند که هر که را می‌خواهد بر دیگری ترجیح دهد و خداوند این آیه را نازل فرمود که «همانا که ما حلال ساختیم برای تو آن همسرانت را که مزد (مهریه) ایشان را پرداختی» تا آن جا که می‌فرماید «رها سازی آن را که خواهی و نزد خویش نگهداری...» یعنی از هر کدام می‌خواهی کناره‌گیری کن و پیامبر(ص) از نوبت زینب و ام حبیبه و صفیه و جویریة و میمونه کاست و پیش حفصه و عایشه و ام سلمه می‌آمد و قرآن در ادامه می‌فرماید و هر که از آنان که کناره‌گیری کرده‌ای بخواهی بر تو گناهی نیست، و قرآن سپس می‌فرماید «از آن پس برای تو زن گرفتن روا نیست»، که مقصود زنان مشرک‌اند.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان از منصور از ابورزین ما را خبر داد که می‌گفته است * همینکه همسران رسول خدا(ص) ترسیدند که آن حضرت از آنان جدا شود، گفتند از میان ما به دلخواه خود کسانی را برگزین و هرگونه می‌خواهی رفتار فرمای، و خداوند به آن حضرت فرمان داد از پنج تن آنان کناره‌گرفت و چهارتن را برگزید و مأوی داد.

عفان بن مسلم از ابو عوانه از مغیره از ابورزین درباره این گفتار خداوند که خطاب به پیامبر فرموده است «و دخترعموها و دختر عمه‌هایت و دختردایی‌ها و دخترخاله‌هایت» که بخشی از آیه پنجاهم سوره احزاب است، می‌گفته است * مقصود این است که پس از این گروه ازدواج با کسان دیگری که این صفات را ندارند روا نیست.

مُعلی بن اسد از گفته هُییب از داود از محمد بن ابی موسی از گفته مردی از انصار به نام زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابی بن کعب پرسیدم به نظر تو اگر همسران پیامبر بمیرند برای رسول خدا جایز است که ازدواج کند؟ گفت آری که خداوند ازدواج با گروهی از زنان را برای او روا دانسته و آنان را برای او وصف فرموده است و سپس گفته است زنانی که این صفات را نداشته باشند برای تو ازدواج با ایشان روا نیست.^۱

محمد بن عمر واقدی از معقل بن عبیدالله، از خصیف از مجاهد در تفسیر همین آیه ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود این است که پس از بیان این صفات یعنی

۱. پیش از این در شرح حال ام هانی آمده است که چون هجرت به مدینه نکرده بوده است ازدواجش با پیامبر صورت نگرفته است.

دختران عمو و عمه و خالی و دایی که همراه رسول خدا به مدینه هجرت کرده باشند و بانوی مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد برای پیامبر فقط ازدواج با آنان رواست و سپس در آیه بعد آن حضرت را در چگونگی انجام آن آزاد گذاشته است.

واقدی ما را گفت که یحیی بن واضح از عبید بن سلیمان از ضحاک بن مزاحم ما را خبر داد که او هم همینگونه می‌گفته است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن عمران بن ابی انس از پدرش از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا با آن زن که از قبیله کنده بود ازدواج کرد و برای خواستگاری کسانی را به قبیله بنی عامر گسیل فرمود و پس از آنکه غزیه دختر جابر معروف به ام شریک خویشان را به رسول خدا بخشید همسرانش گفتند اگر رسول خدا زنان بیگانه را به همسری بگیرد ما را نیازی به او نیست! ^۱ و خداوند این آیه را نازل فرمود که پس از آن فقط می‌تواند با دختران عمو و عمه و دایی و خاله خود که هجرت کرده‌اند ازدواج کند و دیگر زنان را بر او حرام فرمود مگر کنیزان یا زن مؤمنی که خود را به پیامبر (ص) ببخشد که همان ام شریک است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن رفاعه بن ثعلبه بن ابی مالک از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) اراده فرمود که برخی از همسران خود را طلاق دهد، آنان پیامبر (ص) را در رعایت مرتب نوبت آزاد گذاشتند و ایشان به صورت مرتب فقط پیش زینب دختر جحش و عایشه و ام سلمه می‌رفت و درباره دیگران آزاد بود و سپس خداوند به پیامبر فرموده است در آن رفتار و کمتر آمد و شد پیش برخی از همسرانش بر آن حضرت گناهی نیست و سپس فرموده است از این پس گرفتن همسران دیگری جز همان نه تن برای تو روا نیست، مگر همانان که صفات ایشان را بیان فرموده است و به شرطی که مشرک نباشند.

واقدی می‌گوید این سخن ثعلبه از سخن ابی رزین درست‌تر است، زیرا در نظر ما هم ثابت است که برگزیده‌تر همسران رسول خدا در نظر آن حضرت عایشه و ام سلمه و زینب بوده‌اند.

واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن محمد بن ابی حرملة از پدرش از عطاء بن

۱. پیش از این دیدید که عایشه و حفصه اعتراض کرده بودند نه همه همسران رسول خدا.

یسار ما را خبر داد که در تفسیر آیه سی سوره احزاب که می‌فرماید «ای زنان پیامبر! هر کس از شما مرتکب ناشایستی آشکارا شود برای او عذاب دوبرابر خواهد بود» می‌گفته است مقصود در آخرت است «و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند» یعنی از خدا و پیامبرش فرمان برد «و کار پسندیده انجام دهد» یعنی روزه بگیرد و نماز بگذارد «پاداش او را دوبار می‌دهیم و برای او روزی بی‌پسندیده فراهم آورده‌ایم»، «ای همسران پیامبر شما اگر پرهیزگاری کنید که چون دیگر زنان نیستید و در گفتار نرمی مکنید که در نتیجه آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد» یعنی طمع رابطه نامشروع «و سخن پسندیده بگویید» یعنی به گونه‌ای که در آن هیچ راهی برای طمع بستن کسی نباشد.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح تمّار ما را خبر داد که می‌گفته است از عکرمه شنیدم درباره این گفتار خداوند که می‌فرماید «و آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد» می‌گفت یعنی طمع رابطه نامشروع.

محمد بن عمر از مسلم بن خالد از ابن ابی نجیح از مجاهد و نیز قیس از سلم اعور از مجاهد، همینگونه نقل می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی، از أسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب در تفسیر این کلام خدا که می‌فرماید «و بگویید سخن پسندیده» نقل می‌کرده که مقصود سخنی است که در آن برای هیچ کس طمعی نباشد.

واقدی از أسامة بن زید از پدرش نقل می‌کرد که یعنی سخنی که ظاهر آن پسندیده باشد. محمد بن عمر از اسحاق بن یحیی از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * زن از خانه بیرون می‌آمد و میان مردان راه می‌رفت و منظور از اصطلاح «تبرج الجاهلیة الأولى» در آیه سی و سوم سوره احزاب همین است.

و همو از أسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود از جاهلیت اولی فاصله زمانی میان عیسی و محمد است که درود خدا بر هر دو باد. و همو از اسماعیل بن یحیی از ابن ابی نجیح ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود از تبرج جاهلیت تکبر و تبختر است.

و باز همو از ابن ابی سبرة از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه مرا خبر داد که می‌گفته است * جاهلیت اولی یعنی روزگاری است که ابراهیم علیه السلام در آن زاده شد و جاهلیت آخری روزگاری است که محمد(ص) در آن زاده شد.

تفسیر آیاتی که درباره همسران رسول خدا(ص) نازل شده است^۱

محمد بن عمر واقدی از مصعب بن ثابت از ابوالاسود، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است: * منظور از اهل بیت در آیه «خداوند از شما اهل بیت پلیدی را از میان برده و شما را پاک کرده است پاک کردنی»^۲، همسران رسول خدا(ص) هستند که در خانه عایشه نازل شده است.

و همو از عبدالسلام بن موسی بن جبیر از پدرش از ابوامامة بن سهل در تفسیر این آیه که می‌فرماید «و به یاد آورید آنچه را از آیات خدا و حکمت که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شد» نقل کرد که می‌گفته است: * رسول خدا(ص) نمازهای نافله و مستحبی شب و روز را در خانه‌های همسرانش می‌گزارد.

و همو، از ابن ابی سبره از صالح بن محمد از ابوامامة بن سهل از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر(ص) در خانه همه همسران خویش نماز می‌گزارد.

و باز همو، از ثوری، از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ام سلمه نقل می‌کند که به پیامبر(ص) عرض کرده است از زنان یاد نمی‌شود؟ و خداوند آیه سی و پنجم سوره احزاب را نازل کرد که در آن می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو...» تا آن جا که می‌فرماید «خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم آورده است».

واقدی، از معمر از گفته قتاده ما را خبر داد که در تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید «و یاد آورید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود»^۳ می‌گفته است مقصود قرآن و سنت است.

۱. یعنی آیاتی که در بیان وظایف و ستایش از آنان نازل شده است.

۲. بسیاری از محدثان اهل سنت که معاصر محمد بن سعدند نقل کرده‌اند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است که مسلم و ترمذی و احمد بن حنبل و نسایی از ایشانند و برای آگاهی بیشتر به فضائل الخمسه، ج ۱، صص ۲۴۵-۲۴۴ مراجعه فرمایید.

۳. شیخ طبرسی هم در مجمع‌البیان ذیل این آیه که سی و سومین آیه سوره احزاب است از گفته قتاده همین مطلب را آورده است که مقصود از حکمت سنت است.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از آنکه همسران پیامبر(ص) در قرآن یاد شدند زنان مسلمان گفتند اگر در ما هم خیر و نیکی می‌بود در قرآن یاد می‌شدیم و خداوند همان آیه سی و پنجم سوره احزاب را که می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن» تا آن جا که می‌فرماید «خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ فراهم ساخته است» نازل فرمود.

واقدی، از ثوری، از فراس، از شعبی، از گفته مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است * درباره این آیه سوره احزاب که می‌فرماید «پیامبر به مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر است و همسران او مادران ایشانند» بانویی به عایشه گفت مادر جان! و عایشه به او گفت من مادر مردان شمایم و مادر زنهای شما نیستم، واقدی می‌گویند این موضوع را برای عبدالله بن موسی مخزومی گفتم، او گفت مصعب بن عبدالله بن ابی امیه مخزومی از گفته ام سلمه همسر رسول خدا(ص) مرا خبر داد که می‌گفته است * من مادر مردان و زنان شمایم.^۱

واقدی از گفته ابن ابی سبره، از سلیمان بن یسار، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * منظور از جاهلیت نخستین جاهلیتی است که ابراهیم علیه السلام در آن زاده شده است و در آن روزگار زنها خود را می‌آراستند و جامه‌هایی می‌پوشیدند که ایشان را پوشیده نمی‌داشت، و جاهلیت واپسین روزگاری است که محمد صلوات الله علیه و آله زاده شده است که مردم از لحاظ زندگی و خوراک و پوشاک در سختی و تنگدستی بودند و خداوند به پیامبر خویش وعده فرمود که زمین را برای او بگشاید - گشایش و فراخی ارزانی فرماید - و به پیامبر دستور فرمود که به همسران خود بگو اگر می‌خواهند با تو زندگی کنند و خودنمایی روزگار جاهلیت نخستین را انجام ندهند و جز این نیست که خداوند اراده فرموده است از شما اهل بیت پلیدی را بزداید و پاکتان فرماید پاک‌کردنی و فریاد آورید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان خوانده می‌شد و همانا که خداوند آگاه‌تیزبین است، گوید بانوان به مردان گفتند ما هم همانگونه که شما مسلمان شده‌اید مسلمان شده‌ایم و همانگونه رفتار کردیم که شما رفتار کردید و با این حال از شما در قرآن یاد می‌شود و از ما یاد نمی‌شود. به پیروان اسلام پیش از هجرت مسلمان گفته می‌شد و چون هجرت کردند به آنان مؤمن نام نهادند، و خداوند آیه سی و پنجم سوره احزاب را نازل

۱. تردید نیست که این اضافه تشریفی و احترامی است و نسبت به عموم مسلمانان است چه مرد و چه زن. لطفاً به بحث شیخ طوسی ذیل آیه ششم همان سوره در تفسیر تبیان مراجعه فرمایید.

فرمود که در آن می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکيبا و زنان شکيبا و مردان نرم‌دل و زنان نرم‌دل و مردان پردازندهٔ صدقه و زنان پردازندهٔ صدقه و مردان روزه‌گیر و زنان روزه‌گیر و مردانی که فروج خود را - از حرام - باز می‌دارند و زنان بازدارنده و مردانی که بسیار یاد خدا - و نعمتهای او را - انجام می‌دهند و زنان خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم آورده است».

گوید و چون پیامبر(ص) زنان خویش را مخیر فرمود و آنان خدا و پیامبرش را برگزیدند، حق تعالی این آیه را نازل کرد که می‌فرماید «از این پس برای تو زنها روا نیست و نه اینکه برگزینی به جای آنان همسرانی هرچند زیبایی آنان تو را خوش آید، مگر آنچه را که دست تو دارا شود» که منظور آن است که پس از همین نه زن که زندگی با تو را پس از مختار شدن برگزیده‌اند ازدواج با دیگری جز ایشان بر تو روا نیست.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از گفتهٔ ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است - این بخش از آیهٔ پنجاه و سوم سورهٔ احزاب - که می‌فرماید «و شما را نسزد که پیامبر خدا را آزار دهید و نه اینکه پس از او زنانش را به همسری بگیرید» دربارهٔ طلحة بن عبیدالله نازل شده است که او گفته بود هرگاه پیامبر بمیرد عایشه را به همسری خواهم گرفت.^۲

و همو از عبدالرحمان بن ابی زناد از ابراهیم بن عقبه و نیز عبدالسلام بن موسی بن جبیر از پدرش از ابوامامة بن سهل بن حنیف مرا خبر داد و هر دو گفته بودند که آیهٔ بعد هم که می‌فرماید «اگر چیزی را آشکار سازید یا نهانش دارید همانا خدا به همه چیز داناست» در همین موضوع است که می‌گوید اگر در این سخنی بر زبان آورید و بگویید فلان همسر پیامبر را به همسری می‌گیریم یا بر زبان نیاورید و در دل نهان دارید خداوند آن را می‌داند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر بن راشد از گفتهٔ زُهری ما را خبر داد که در تفسیر آیهٔ

۱. در پابرگهای پیشین اشاره شد که گفته شده است حکم این آیه نسخ شده و برای رسول خدا ازدواج با هر کس آزاد بوده است به تفاسیر مراجعه فرمایید که به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند.

۲. این پاره‌سرای طلحة که در این کتاب به آن تصریح شده است در بسیاری از تفاسیر اهل سنت هم آمده است. به میدی، کشف الاسرار و زمخشری، کشاف و واحدی، اسباب النزول مراجعه شود. برای آگاهی از اقوال شیعه در این باره به تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۳۳ مراجعه فرمایید.

پنجاه سوره احزاب که فرموده است «و زنی مؤمن اگر خود را به پیامبر ببخشد اگر پیامبر بخواهد او را به همسری بگیرد، این تنها برای تو است و نرسد به مؤمنان» می گفته است این مسئله که زنی خود را ببخشد پس از رسول خدا برای هیچ کس روا نبوده و نیست.

واقدی از ثوری از ابو عبدالکریم از ابراهیم هم همین گونه ما را خبر داد.

واقدی از گفته سفیان و منصور بن ابی اسود از زکریاء بن زائده از شعبی ما را خبر داد که می گفته است: «درباره این آیه که خداوند فرموده است «و هر که بخواهی از آنان که کناره گرفته ای» چنین بوده است که برخی از بانوان خود را به پیامبر بخشیده بودند ولی رسول خدا نه با آنان هم بستر شده بود و نه احکام حجاب را برای آنان مقرر فرموده بود و با این همه پس از رحلت آن حضرت هیچ کس ایشان را به همسری نگرفت و از جمله آنان یکی هم ام شریک است. واقدی از اسامة بن زید بن اسلم، از عمر بن عبدالله عبسی از محمد بن کعب قرظی هم همین گونه ما را خبر داد.

گوید واقدی می گفت همین موضوع در نظر ما شناخته شده و مشهور است.

محمد بن عمر واقدی، از اسامة بن زید بن اسلم، از ابن کعب قرظی درباره این آیه سوره احزاب که می فرماید «بر پیامبر در آنچه خدا برایش بایسته داشته است پروایی نیست، شیوه خدا در کسانی که از پیش گذشتند» می گفته است یعنی هر چند زن که می خواهد بگیرد و این بایسته است و روش برخی از پیامبران گذشته همین گونه بوده است. سلیمان بن داود را هزار زن بوده است هفتصد تن همسران عقدی که کابین داشته اند و سیصد کنیز، داود را صد زن بوده است که یکی از ایشان مادر سلیمان است که همان همسر اوریا بوده و داود او را پس از آزمونی که برای داود پیش آمد به همسری گرفت، و این شمار بیشتر از شمار همسران محمد(ص) است.

محمد بن عمر واقدی از گفته هشام بن سعد از عمر آزاد کرده و وابسته غفرة ما را خبر داد که غفرة می گفته است: «یهودیان هنگامی که دیدند رسول خدا پیایی ازدواج می کند گفتند به این مرد بنگرید که به اندازه سیر شدن خوراک و گندم ندارد و با این حال او را همتی جز گرفتن زنان به همسری نیست و بر شمار بسیار همسران پیامبر(ص) رشک بردند و بر او خرده گرفتند و گفتند اگر پیامبر می بود نسبت به زنان این همه رغبت نداشت، در این باره حیّی بن اخطب از همگان سرسخت تر بود. خداوند گفته آنان را تکذیب کرد و فضل و گشایش خود را نسبت به پیامبر خویش متذکر شد و فرمود «یا بر مردم نسبت به آنچه خدا از

فضل خویش به آنان ارزانی داشته است رشک می‌برند و همانا که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگ بخشیدیم»^۱ گوید در این آیه منظور از مردم رسول خداست، و آنچه خداوند به سلیمان بن داود(ع) داد که هزار زن بود هفتصد تن دارای کابین و سیصد تن کنیز و داود(ع) صد زن داشت که همسر اوریا یعنی مادر سلیمان یکی از ایشان بود که داود پس از آزمونی که پیش آمد او را به همسری گرفت و این به مراتب بیشتر از شمار همسران حضرت ختمی مرتبت است.

واقدی از ابراهیم بن یزید مکی از گفتهٔ سلیمان احوال و هشام بن جحیر از طاووس، همچنین ابن ابی زناد از پدرش از اعرج از ابوهریره از حضرت ختمی مرتبت(ص) ما را خبر دادند که می‌فرموده است * سلیمان بن داود(ع) گفت امشب با هفتاد تن از همسرانم هم‌بستر خواهم شد که هریک از ایشان پسری خواهد آورد که در راه خدا جهاد خواهد کرد، وزیرش به او گفت انشاءالله بگو، سلیمان فراموش کرد و نگفت. هیچ‌یک از آن بانوان چیزی نزیاید جز یک تن از ایشان که پسری ناقص آورد و نیمی از پیکر آدمی بود. اگر سلیمان انشاءالله می‌گفت چنان نمی‌شد و گفتن همان کلمه مایهٔ برآمدن خواسته‌اش می‌شد و همهٔ آنان در راه خدا جهاد می‌کردند.

محمد بن عمر واقدی، از ابومعشر از مقبری ما را خبر داد که می‌گفته است * سلیمان بن داود گفت امشب با صد تن از همسران خود هم‌بستر می‌شوم و هریک از آنان دلیر مرد سوارکاری خواهد آورد که در راه خدا جهاد خواهد کرد و انشاءالله نگفت و اگر گفته بود همانگونه می‌شد، سلیمان چنان کرد ولی از همهٔ آنان فقط یکی باردار شد که او هم پسری ناقص آورد که نیمی از پیکر آدمی را داشت و همین نیم‌پیکر در نظر سلیمان از همگان محبوب‌تر بود. گوید پسران سلیمان می‌مردند. فرشتهٔ مرگ در چهرهٔ مردی پیش سلیمان به او گفت اگر می‌توانی هرگاه که روزگار این پسر به سر می‌رسد هشت روز مرگش را به تأخیر بیندازد. فرشتهٔ مرگ گفت این نمی‌شود ولی سه روز پیش از مرگ او تو را آگاه می‌سازم. فرشتهٔ مرگ سه روز پیش از مرگ آن پسر پیش سلیمان آمد. سلیمان به جنیانی که پیش او بودند گفت کدامیک از شما می‌تواند این پسر را برای من پنهان کند؟ یکی از ایشان گفت من او را برای تو در خاور پنهان می‌کنم. سلیمان گفت او را از چه کسی پنهان می‌کنی؟ گفت

۱. آیهٔ پنجاه و چهارم، از سورهٔ چهارم - نساء. همین موضوع در بسیاری از تفاسیر از جمله در کشف‌الاسرار میبیدی، ج ۲، ص ۵۴۳ چاپ مرحوم حکمت آمده است.

از فرشته مرگ. سلیمان گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را در باختر پنهان می‌کنم، سلیمان پرسید از چه کسی پنهانش می‌کنی؟ گفت از فرشته مرگ، گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را زیر زمین هفتم پوشیده می‌دارم، سلیمان همچنان پرسید از چه کسی پنهانش می‌کنی؟ گفت از فرشته مرگ، گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را میان دو پاره ابر پنهان می‌کنم که دیده نشود، سلیمان گفت آری اگر چیزی سودبخش باشد همین است. و چون روزگار آن پسر به سر آمد فرشته مرگ بر زمین نگریست او را در خاور و باختر ندید در دریا هم او را ندید، و کودک را میان دو پاره ابر دید، آن جا رفت و کودک را گرفت و او را روی تخت سلیمان قبض روح کرد، و این است مقصود از این گفتار خداوند که می‌فرماید «همانا سلیمان را آزمودیم و بر سریر او پیکری انداختیم»^۱

سخن درباره زدن زنان^۲

واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن ابی زناد از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت هرگز زنی و خدمتکاری و کسی را نزده است و فقط در جهاد در راه خدا و در جنگ می‌زده است و هرگز از کسی در مورد خویشتن انتقام نمی‌گرفته است مگر در موردی که حرمت خدا دریده می‌شد که در آن صورت برای خدا انتقام می‌گرفت.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - از زهری از عروه از عایشه نیز همینگونه برای ما نقل کرد.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از عموی خود زهری از علی بن حسین (ع) ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگز به دست خویش زنی و

۱. آیه سی و چهارم، سوره سی و هشتم - ص. این روایت که از ابوهریره است و درخور اعتنا نیست در تفسیر کشف الاسرار میدی و ابوالفتح رازی به صورت مناسب‌تری نقل شده است.

۲. در روایات این بخش ملاحظه می‌فرمایید که همه جا منع و نهی از زدن زن‌هاست و شاید کلمه «نهی» از عنوان از قلم افتاده باشد.

خدمتکاری را نرده است مگر در حال پیکار در راه خدا.

و همو، از مخرمه بن بُکیر از پدرش از قاسم بن محمد ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) از زدن زنها نهی فرمود، به آن حضرت گفته شد زنها سرکش و تباه شده اند فرمود «آنان را بزنید و کسی جز بدان شما نمی زند».

واقدی از افلاح بن حُمَید از پدرش از ام کلثوم دختر ابوبکر ما را خبر داد که می گفته است * مردان از زدن زنان نهی شدند، سپس مردان از زنان به رسول خدا شکوه کردند، آنان را در آن کار اندک روزگاری آزاد گذاشت و سپس فرمود «دیشب هفتاد زن پیش آل محمد به گله گزاری آمدند که همه شان مضروب شده بودند، دوست نمی دارم مردی را ببینم که رگهای گردن خود را با خشم نسبت به همسرکش (کاف تصغیر یا تحبیب) متورم سازد و با او به جنگ و ستیز پردازد»^۱.

و باز همو از سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از حُمَید بن نافع از ام کلثوم دختر ابوبکر از رسول خدا (ص) ما را خبر داد که فرموده اند «دوست ندارم مردی را ببینم که رگهای گردن خود را نسبت به همسرکش ستبر سازد و با او به جنگ پردازد».

و باز همو، از ابن ابی حبیب از داود بن حُصین از ابوسفیان از ایوب ما را خبر داد که می گفته است * بانویی به حضور رسول خدا (ص) آمد که شوهرش او را سخت زده بود، گوید آن حضرت برخاست و آن کار را سخت زشت شمرد و فرمود «شگفتا که کسی از شما همسر خویش را می زند همچون زدن بندگان و سپس بدون آنکه آزر کند او را در آغوش می کشد».

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن ابی ذئاب از رسول خدا (ص) ما را خبر داد که فرموده است * زنان را مزنید، گوید مردم آن کار را رها کردند. سپس عمر به حضور رسول خدا (ص) آمد و گفت ای رسول خدا! زنان بر مردان چیره شده اند برای زدن ایشان اجازه فرمای!! پیامبر (ص) فرمود «دوشینه هفتاد زن به خاندان محمد مراجعه کرده اند و همگی از شوهران خود شکایت داشته اند و بدون تردید آن مردان را خوبان و برگزیدگان خود نخواهید یافت.

و همو ما را خبر داد و گفت سفیان و اسرئیل هر دو از سالم بن ابی جعد از عبدالله بن

۱. با توجه به توضیح زمخشری در الفائق، ج ۲، ص ۲۵۸ و توضیح ابن اثیر در النهایه، ج ۳، ص ۴۳۱ ترجمه شد.

شَداد مرا خبر دادند که پیامبر(ص) می فرموده است * بهترین شما بهترین کس برای همسر خویش است و من خود بهترین شما نسبت به همسر خویشتم.

و باز همو از ابن ابی حبیبه از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس از رسول خدا(ص) مانند همین حدیث را نقل کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد انصاری از گفته ریطه از عمره دختر عبدالرحمان برای ما نقل کرد که می گفته است * به پیامبر(ص) گفته شد آیا از بانوان انصار که از زیبایی بهره مندند همسر اختیار نمی فرمایی، فرمود آنان زنان غیرتمندی هستند و بر داشتن هو و شکبیا نیستند و من چند همسر دارم و خوش نمی دارم آنان را بر کاری که خوش نمی دارند - خویشاوندانشان را خوش نمی آید - وادارم.

علی بن عبدالله ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن مهدی از معاذ بن معاذ از شعبه از ابوبکر بن حفص از ابوسلمه بن عبدالرحمان برای ما نقل کرد که می گفته است * همسران رسول خدا(ص) چندان موهای خود را کوتاه می کردند که فقط تا بناگوش آنان بود.

سخن درباره حج گزاردن رسول خدا(ص) همراه همسرانش

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت خالد بن الیاس از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ام سلمه برای ما نقل کرد که می گفته است * هنگامی که پیامبر(ص) حجة الوداع را انجام داد همراه همه همسران خویش که سوار بر کجاوه ها بودند حج گزارد، ام سلمه می گفته است شبانه در منطقه ذوالحلیفه به پیامبر(ص) رسیدیم و عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان همراه ما بودند.

همو ما را خبر داد و گفت یعقوب بن یحیی بن عباد از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر(ص) در منطقه عرج فرود آمد کنار خیمه خویش نشست، عایشه هم آمد و کنار ایشان نشست،

۱. عَرَج: نام گردنه‌یی میان مکه و مدینه است. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۱۰ مراجعه شود.

آنگاه ابوبکر آمد و بر جانب دیگر رسول خدا نشست، آنگاه اسماء آمد و کنار ابوبکر نشست. در این هنگام غلام ابوبکر درحالی که پیراهن بر تن داشت پیش آمد. ابوبکر پرسید شترت کجاست؟ گفت گم کردم، ابوبکر از جای برخاست و شروع به زدن او کرد و می گفت تنها یک شتر آن را هم باید گم کنی؟ پیامبر(ص) درحالی که لبخند می زد می فرمود بیایید به این شخص مُحَرِّم بنگرید که چه می کند ولی او را نهی نفرمود.

و باز همو، از ابن ابی ذئب از صالح وابسته و آزاد کرده تُوْمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * گروهی از مردم با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند که پیامبر به روز عرفه روزه است یا نه، ام الفضل - همسر عباس عموی آن حضرت - گفت من این موضوع را برای شما روشن می کنم و برای ایشان که در حال سخنرانی بودند کاسه یی شیر فرستاد و رسول خدا(ص) از آن آشامید.

محمد بن عمر واقدی، از افلح بن حُمید، از قاسم بن محمد، از گفته عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده دختر زمعه همسر حضرت ختمی مرتبت که بانویی سنگین وزن و ناتوان بود از آن حضرت اجازه خواست که از مشعرالحرام پیش از آن که مردم به منی بروند به منی برود و پیامبر(ص) او را اجازه داد ولی همسران دیگرش را همراه خود نگه داشت که به هنگام صبح با خود ایشان به منی بروند، عایشه می گفته است اگر من هم همانگونه که سوده دختر زمعه اجازه گرفته بود اجازه می گرفتم که از مشعر زودتر به منی بروم برایم از هر چیزی دوست داشتنی تر بود.

و همو از ابن ابی سبرة از اسحاق بن عبدالله، از عمران بن ابی انس از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * در حج رسول خدا(ص) من هم همراه سوده همسر پیامبر پیش از دیگران از مشعر به منی رفتم و پیش از سپیده دم رمی جمره را انجام دادیم.^۱ و باز همو از ابن ابی ذئب از شعبه ما را خبر داد که می گفته است * از ابن عباس شنیدم که می گفت پیامبر(ص) مرا هم همراه همسرش از مشعر زودتر به منی فرستاد و آنان پیش از سپیده دم رمی جمره را انجام دادند.

عبدالله بن وهب مصری، از عمرو بن حارث از عمرو بن دینار از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * من هم از کسانی بودم که پیامبر(ص) ایشان را همراه همسران

۱. در سه روایت بعد ملاحظه خواهید فرمود که حضرت ختمی مرتبت از رمی جمرات پیش از طلوع آفتاب منع فرموده اند.

ناتوانش زودتر از مزدلفه - مشعرالحرام - به منی گسیل فرمود.

فضل بن دکین از سفیان بن عیینه از عبیدالله بن ابی یزید ما را خبر داد که می گفته است * از ابن عباس شنیدم می گفت من و مادرم از افراد ضعیف بودیم و من هم از کسانی بودم که پیامبر(ص) در شب مشعر آنان را همراه خویشاوندان ناتوان خود زودتر به منی روانه فرمود. و همو، از سفیان، از سلمة بن کَهِیل، از حسن عُرَنی، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * ما را که گروهی از نوجوانان خاندان عبدالمطلب بودیم شب مشعر رسول خدا(ص) سوار بر چند خر به منی روانه فرمود و درحالی که با دست خود ملایم بر زانوهای ما می زد فرمود پسرکانم! تا آفتاب ندمیده است رمی جمره نکنید.

محمد بن عمر واقدی، از افلاح بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عمه اش عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) سخن از صفیه دختر حبیبی - همسر خود - به میان آوردند، گفته شد گرفتار عادت ماهیانه شد، فرمود در این صورت ما را معطل خواهد کرد؟ گفتند نه که از مشعر به منی رفته است - وقوفش را انجام داده است - فرمودند در این صورت چیزی نیست.

و همو، از ابن ابی ذئب از صالح آزاد کرده و وابسته تومه از ابوهریره ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا در حجة الوداع به همسرانش فرمود «پس از این حج خانه نشینی خواهد بود» گوید، همسران رسول خدا(ص) پس از آن حضرت حج می گزاردند جز سوده دختر زمعه و زینب دختر جحش که آن دو گفتند پس از رحلت رسول خدا هیچ مرکبی ما را حرکت نخواهد داد.

و همو از عبدالله بن جعفر از عثمان بن محمد اخنسی از عبدالرحمان بن سعید بن یربوع ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) در حجة الوداع به همسران خویش فرمود «همین حج است و سپس خانه نشینی است».

و باز همو از عبدالله بن جعفر، از محمد بن ابی حرمله از عطاء بن یسار ما را خبر داد که پیامبر(ص) به همسران خود فرموده است «هریک از شما که از خدای بترسد و کار زشت آشکاری انجام ندهد و بر بوریای خویش بنشیند همو در جهان دیگر هم همسر من خواهد بود.

و همو، از حماد بن زید و عدی بن فضل از هشام از ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * سوده دختر زمعه همسر پیامبر می گفت من حج و عمره گزارده ام و از این

پس همانگونه که خدایم فرمان داده است در خانه خود می‌نشینم، واقدی می‌گفت سؤده بانوی نیکوکاری بود و همان گفتار رسول خدا را که فرموده بود «همین حج است و سپس خانه‌نشینی خواهد بود» به کار بست و پس از رحلت رسول خدا تا هنگامی که درگذشت حج نگزارد.

واقدی، از موسی بن یعقوب زَمَعی از عمه‌اش از مادر عمه‌اش^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش - همسر دیگر رسول خدا - هم پس از حجی که همراه آن حضرت گزارد تا هنگام مرگ خود که به سال بیستم هجرت و روزگار خلافت عمر بود حج نگزارد.

و همو، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز از سلیمان بن بلال از ربیعه بن عبدالرحمان از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌فرموده است * عمر بن خطاب همسران رسول خدا را از گزاردن حج و عمره بازداشت.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگ خود ما را خبر داد که می‌گفته است * سرانجام در حجی که عمر به سال بیست و سوم هجرت انجام داد و آخرین حج او بود همسران پیامبر (ص) او را پیام دادند و برای حج گزاردن اجازه خواستند، اجازه‌شان داد و دستور داد آنان را بر کجاوه‌هایی که بر آنها روپوش سبز افکنده بودند سوار کردند و عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان را همراه ایشان روانه کرد، عثمان سوار بر مرکب خود پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به ایشان نزدیک شود و عبدالرحمان هم از پی آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به آنان نزدیک شود و آنان در هر منزلی که عمر فرود می‌آمد فرود می‌آمدند.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش از عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر در حجی که به سال مرگ خویش گزارد من و عثمان را همراه همسران رسول خدا روانه کرد، عثمان پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به آنان نزدیک شود و با آنان به اندازه دید چشم فاصله داشتند و عبدالرحمان از پی ایشان می‌رفت و همانگونه رفتار می‌کرد و بانوان در کجاوه‌های سرپوشیده بودند. عثمان و عبدالرحمان آنان را برای استراحت نیمروزی در سایه دره‌ها فرود می‌آوردند و اجازه نمی‌دادند کسی از

۱. برای خوانندگان روشن است که عمه موسی با پدرش خواهر پندری بوده است و مادرش جدا بوده است یعنی مادر عمه‌اش جدّه او نبوده و به همین سبب گفته است از مادرش.

کنار ایشان بگذرد.

واقدی، از فروة بن زید از عایشه دختر اسعد از امّ ذره ما را خبر داد که می گفته است * از عایشه شنیدم می گفت عمر ما را از حج گزاردن بازداشت ولی در سال آخر زندگی خود اجازه داد و همراه او حج گزاردیم، چون عمر درگذشت و عثمان خلیفه شد من و ام سلمه و میمونه و ام حبیبه جمع شدیم و به عثمان پیام فرستادیم و برای گزاردن حج از او اجازه خواستیم، گفت عمر بن خطاب به گونه بی که دیدید رفتار کرد و من همراه شما حج می گزارم همانگونه که عمر حج گزارد و هریک از شما که بخواهد حج بگزارد من همراهش خواهم بود، و عثمان همه ما را به حج برد جز دوتن و آنان زینب دختر جحش و سوده دختر زمعه بودند که زینب به روزگار حکومت عمر درگذشته بود و سوده هم پس از رحلت رسول خدا از خانه اش بیرون نیامد، و ما همچنان در کجاوه ها پوشیده بودیم.

واقدی از علی بن زید، از پدرش، از عمه اش از گفته ام معبد دختر خالد بن خلیف ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار خلافت عمر بن خطاب عثمان و عبدالرحمان را دیدم که همراه همسران رسول خدا حج گزاردند و خود دیدم که بر کجاوه های ایشان پرده های سبز کشیده بودند و آنان از مسیر مردم برکنار بودند، عثمان بن عفان پیشاپیش آنان بر مرکب خود سوار بود و هرگاه کسی به آنان نزدیک می شد عثمان فریاد می کشید که کنار برو و خود را باش و پسر عوف هم از پی ایشان حرکت و همانگونه رفتار می کرد، ایشان در منطقه قدید نزدیک خانه من فرود آمدند و از مردم برکنار بودند و درختانی را که محیط به آنان بود از هر سو با پرده و چادر پوشانده بودند، من به حضورشان که هشت تن بودند رفتم و همینکه آنان را دیدم با صدای بلند گریستم، پرسیدند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفتم رسول خدا را به یاد آوردم آنان هم گریستند، گفتم همین جا محل سکونت و فرود آمدن آن حضرت بود، همسران رسول خدا مرا شناختند و به من خوشامد گفتند من چند پرواری و مقداری شیر به حضورشان بردم پذیرفتند و هریک مرا هدیه بی دادند و گفتند به خواست خدا هنگامی که به مدینه رسیدیم و امیر مؤمنان مقررری را برای ما فرستاد پیش ما بیا، گوید من آنگاه پیش ایشان رفتم و هریک پنجاه دینار به من دادند عثمان هم مقررری آنان را به همان اندازه که عمر می پرداخت تعیین کرده بود.

ولید بن عطاء بن اغرّ مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب در آخرین حجی که انجام داد به همسران حضرت

ختمی مرتبت هم اجازه داد که حج گزارند، عمر عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف را همراه آنان روانه کرد. گوید، عثمان با صدای بلند می گفت همان که هیچ کس به آنان نزدیک نشود و به ایشان ننگرد و همسران پیامبر سوار بر کجاوه‌هایی بودند که بر شتر بسته بود و هرگاه فرود می آمدند بانوان را درون دره جا می دادند و عثمان و عبدالرحمان در دهانه دره بودند که کسی به درون دره نرود.

عمر بن خالد مصری از زهیر بن معاویه از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفت * به روزگار امیری مغیره - بر بصره - همسران پیامبر (ص) را دیدم که در کجاوه‌های پوشیده به حج آمده بودند.

واقدی از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرموده است «آن کس که بر حفظ حرمت همسران من کوشا باشد نیکوکار راستگو است» و عبدالرحمان بن عوف همراه ایشان به سفر - حج - می رفت و برای استراحت آنان را در دره‌هایی که جز یک راه ورودی نداشت فرود می آورد و بر کجاوه‌های ایشان پوشش می نهاد.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از مسور بن مخرمه ما را خبر داد که می گفته است * گاه مردی را می دیدم که برای اصلاح بار و پشته خویش یا کار دیگری شتر خود را میان راه می خواباند و چون عثمان که پیشاپیش همسران رسول خدا حرکت می کرد به او می رسید اگر راه پهن و گسترده بود عثمان خود را به سمت راست یا چپ می کشاند و از آن مرد فاصله می گرفت و اگر چنان نبود می ایستاد تا آن مرد کار خود را انجام می داد و می رفت. یک بار او را دیدم که با مردی رویاروی شد که از مکه برمی گشتند. عثمان به آنان گفت به سمت راست یا سمت چپ بروید و آنها را به اندازه‌یی که چشم می بیند از راه دور می کرد.^۱ آنگاه مرکبهای همسران رسول خدا از آن جا می گذشت.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مشور از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن عوف مزرعه خود را به نام کیدمه به چهل هزار دینار به عثمان بن عفان فروخت و چون پول آن به دستش رسید مرا و عبدالرحمان بن اسود و فلان را فراخواند و گفت همینگونه که می بینید این مال فراهم آمده است و من نخست بخشی از

۱. به راستی نمی دانم این مراقبت کجا و حضور عایشه در جنگ جمل و روز رحلت حضرت مجتبی علیه السلام در حالی که میان مردان نامحرم محاط بود کجا؟!

این را برای همسران پیامبر(ص) می فرستم و برای هر یک از ایشان معادل هزار دینار وزن کرد و فرستاد و چون آن مال به دست ایشان رسید برای او پاداش پسندیده آرزو کردند و گفتند رسول خدا فرمود «پس از من جز شخص نکوکار راستگو حرمت شما را پاس نمی دارد» یعنی عبدالرحمان بن عوف، آنگاه بازمانده آن مال را میان ارحام خویش بخش کرد و تا هنگامی که چیزی از آن پول برجای بود از جای خود برنخواست.

و همو از هارون بن محمد از پدرش از ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می گفته است * به عایشه گفتم اینک که عروه هرگاه که می خواهد پیش تو می آید^۱ ما را کم بهره ساخته است. گفت تو نیز هرگاه می خواهی بیا و پشت پرده بنشین و از هرچه دوست می داری پیرس که ما پس از رسول خدا(ص) کسی را پیدا نمی کنیم که بیشتر از پدرت به ما رسیدگی کند و پیامبر(ص) فرمود «هیچ کس جز نکوکار راستگو نسبت به شما مهربانی نمی کند» و او عبدالرحمان بن عوف است.

سخن درباره ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

محمد بن عمر واقدی از یعقوب بن محمد بن ابی صَعَصَعَة از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می گفته است * مقوقس سالار اسکندریه به سال هفتم هجرت ماریه و خواهرش سیرین را همراه هزار مثقال زر و بیست جامه نرم و استر خود را که نامش دلدل بود و خر خود را که نامش عفیر یا یعفور بود و پیرمرد خواجه‌یی را که برادر ماریه و نامش مابور بود به حضور پیامبر(ص) فرستاد. مقوقس همه این‌ها را همراه حاطب بن ابی بلتعه روانه کرد، حاطب بن ابی بلتعه اسلام را بر ماریه عرضه داشت و او را به مسلمان شدن تشویق کرد. ماریه و خواهرش مسلمان شدند ولی آن مرد خواجه بر آیین خویش باقی ماند

۱. توجه دارید که تمام پسران زیر از اسماء دختر ابوبکر خواهرزاده‌های عایشه و محرم اویند.

و سپس به روزگار زندگی رسول خدا(ص) در مدینه مسلمان شد.

پیامبر(ص) نسبت به مادر ابراهیم که بانویی سپیدپوست و زیبا بود مهر می‌ورزید و او را در بخش بالای مدینه در نخلستان کوچکی که امروز - سدهٔ دوم هجری - به مشربه ام ابراهیم معروف است مسکن داد و مقررات حجاب را برای او مقرر فرمود و همان‌جا پیش او می‌رفت و بر شرایط کنیزکان با او هم‌بستر می‌شد. هنگامی که ماریه باردار شد فرزند خود را همان‌جا به دنیا آورد و سلمی کنیز آزاد کرده و وابستهٔ پیامبر(ص) قابلگی او را عهده‌دار بود، ابورافع شوهر سلمی مژده تولد ابراهیم را به پیامبر(ص) رساند و آن حضرت برده‌یی به او بخشید و این موضوع به سال هشتم هجرت بود، انصار در مهرورزی نسبت به ابراهیم با یکدیگر هم‌چشمی می‌کردند و دوست می‌داشتند ابراهیم را بیشتر نگه دارند و ماریه را برای رسول خدا فارغ قرار دهند که از محبت آن حضرت به ماریه آگاه بودند.

محمد بن عمر واقدی از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن حارثه بن نعمان، از پدرش از عمره از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر هیچ زنی چندان رشک نبردم که بر ماریه رشک بردم که زنی بسیار زیبا و دارای زلف مجعد بود که پیامبر را شیفتهٔ خود کرده بود، رسول خدا نخست او را در یکی از خانه‌های حارثه بن نعمان منزل داد و همسایهٔ ما شمرده می‌شد و تمام وقت آزاد پیامبر(ص) شب و روز پیش او سپری می‌شد تا سرانجام شکیبایی خود را از دست دادیم و او به حضور پیامبر زاری کرد و رسول خدا او را به منطقه بالای مدینه برد و همان‌جا پیش او آمد و شد می‌کرد و این بر ما دشوارتر بود، سپس خداوند به او پسری ارزانی فرمود و ما از داشتن فرزند محروم بودیم.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله بن مسلم از زُهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است * کنیزک پیامبر(ص) که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می‌کرد.

و باز همو ما را خبر داد و گفت مالک بن انس از زید بن اسلم برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پیامبر(ص) ام ابراهیم را بر خود حرام کرد و فرمود او بر من حرام است و به خدا سوگند که با او نزدیکی نمی‌کنم و این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید «همانا خداوند حلال بودن - پرداخت کفاره - سوگندهایتان را برای شما بایسته داشت»^۱

۱. بخشی از آیهٔ دوم، سورهٔ شصت و ششم - تحریم.

گوید، محمد بن عمر می گفت مالک بن انس می گفت * اگر مردی به کنیز خود بگوید تو بر من حرامی ارزشی ندارد و حلال بودن او را حرام نمی کند ولی اگر سوگند بخورد که به خدا سوگند با تو نزدیکی نمی کنم باید کفاره سوگندش را پردازد.
و باز همو از گفته ابو حاتم از جویبر از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا(ص) کنیز خود را بر خویشان حرام کرد و خداوند پذیرای آن نشد و آن کنیز را برای او مقرر فرمود و پیامبر(ص) کفاره سوگند خویش را پرداخت.
و باز همو از معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) او را بر خود حرام کرد و شیوه آن با سوگند بود.

و همو از ثوری از داود بن ابی هند از شعبی از گفته مسروق ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر نسبت به کنیزک خود ایلاء کرد - خودداری از نزدیکی کردن - و او را بر خویشان حرام فرمود و خداوند همان آیه را درباره ایلاء نازل فرمود «همانا خداوند حلال بودن سوگندهایتان را برای شما روا و بایسته دانسته است، و نیز این آیه را نازل فرمود که «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برایت حلال داشته حرام می کنی» و انگهی در مورد کنیزکان این حرمت کارساز نیست.^۱

واقدی ما را خبر داد و گفت سُوید بن عبدالعزیز از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة از قاسم بن محمد بن ابی بکر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) با کنیز خود ماریه در خانه حفصه خلوت کرد. هنگامی که پیامبر از خانه بیرون آمد حفصه بر در خانه نشسته بود، او به پیامبر گفت ای رسول خدا آیا در خانه من و روزی که نوبت من است چنین می کنی؟ پیامبر فرمودند «خود را باش و رهایم کن او بر من حرام است» حفصه گفت نمی پذیرم مگر اینکه برای من سوگند بخوری!^۲ و آن حضرت فرمود به خدا سوگند با او تماس نخواهم گرفت. قاسم بن محمد معتقد بود این سخن پیامبر که فرموده باشند بر من حرام است ارزشی ندارد - موجب حرمت نمی شود.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از گفته زُهری برای من حدیث کرد که می گفته است ماریه مادر ابراهیم و خواهرش سیرین را مقوقس به پیامبر هدیه داد و آن

۱. ایلاء درباره زن آزاد عقدی است و اینکه در مورد کنیز و نکاح منقطع تحقق پذیرد به شدت مورد تردید است، و باید به کتابهای مفصل و اختصاصی فقه شیعه و اهل سنت مراجعه کرد.

۲. به راستی که چگونگی ایمان این گونه افراد که سخن نبی مکرم را نپذیرند زیر سؤال است.

حضرت ماریه را برای خود برگزید و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید.

واقدی می‌گوید ماریه از روستای حَفْن از دهستان انصا یا انصنای مصر بوده است.^۱ محمد بن عمر واقدی، ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله از زهری از ابن کعب از مالک برای من نقل کردند که می‌گفته است رسول خدا فرمود «نسبت به قبطیان خیراندیش باشید که ایشان را عهد و ذمه و پیوند خویشاوندی است» گوید پیوند خویشاوندی آنان از این روست که مادر اسماعیل و مادر ابراهیم پسر رسول خدا از ایشان است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است * کنیز پیامبر که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می‌کرد، مردی قبطی پیش او آمد و شد داشت و برای او آب و هیزم می‌برد، مردم در این باره یاوه‌سرایی کردند که گبرکی پیش زن گبری رفت و آمد می‌کند، این خبر به حضرت ختمی مرتبت رسید، علی بن ابی‌طالب(ع) را برای تحقیق فرستاد. علی آن مرد قبطی را در حالی که بالای نخلی بود دید، قبطی چون علی را با شمشیر دید جامه خود را کنار زد و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردی است، علی(ع) هماندم به حضور پیامبر برگشت و گفت ای رسول خدا هنگامی که اجرای فرمانی را به کسی از ما محول می‌فرمایی و آن کس موضوع را به گونه دیگری می‌بیند آیا می‌تواند برای گزارش کار بدون اینکه فرمان را اجرا کند به حضورتان برگردد؟ فرمود آری، علی آنچه را از مرد قبطی دیده بود به عرض رساند، گوید و چون ماریه ابراهیم را زایید جبریل که درود خدا بر او باد به حضور پیامبر آمد و به ایشان فرمود سلام بر تو باد ای ابا ابراهیم، و رسول خدا از آن اطمینان و آرامش یافت.^۲

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن محمد بن عمر از پدرش از علی(ع) مانند همین حدیث را برای ما نقل کرد جز اینکه در آن آمده است که چون علی آن‌جا رسید مرد قبطی

۱. باقوت در معجم البلدان درباره این روستا و اینکه به وساطت حضرت مجتبی معاویه خراج را از آنان برداشت سخن گفته است.

۲. این مسئله را نمی‌توان ریشه اصلی موضوع افک دانست؟ به‌ویژه که در روایات پیش اقرار عایشه را بر رشک بردن به ماریه و حسرت او را از فرزنددار شدن او ملاحظه فرمودید در منابع دیگری چون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر برهان این موضوع با تفصیل بیشتری آمده است.

را دید که روی سر خود دیگ آب شیرینی دارد که برای ماریه می برد. علی همینکه او را دید شمشیر خود را کشید و آهنگ او کرد، مرد قبطنی که چنین دید دیگ آب را کنار نهاد و بر درخت خرمايي بالا رفت و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردانگی است. علی (ع) شمشیر خود را در نیام کرد و پیش رسول خدا برگشت و خبر را به آگاهی ایشان رساند. رسول خدا فرمودند «درست رفتار کردی و شاهد چیزی را می بیند که غایب نمی بیند».

معن بن عیسی از سعید بن کلیب قاضی عدن، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس، از عکرمه، از ابن عباس، همچنین عبدالله بن مسلمة بن قعنب و ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس و محمد بن عمر واقدی همگی برای ما از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از حسین بن عبدالله بن عباس از عکرمه از ابن عباس، همچنین عبدالله بن جعفر رقی از یونس از ابوبکر بن ابی سبرة، از حسین بن عبدالله از عکرمه از ابن عباس ما را خبر دادند که می گفته است * هنگامی که مادر ابراهیم فرزند خود را به دنیا آورد پیامبر (ص) فرمودند «پسرش ماریه را از بردگی آزاد کرد».

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس ما را خبر داد و گفت پدرم از گفته حسین بن عبدالله بن عبیدالله از عکرمه از ابن عباس از حضرت ختمی مرتبت برای ما حدیث کرد که می فرموده است * «هر کنیزی که از صاحب خود فرزنددار شود اگر صاحبش پیش از مرگ خود او را آزاد نکرده باشد پس از مرگ صاحبش خود به خود آزاد می شود».

واقدی، از أسامة بن زید از منذر بن عیث از عبدالرحمان پسر حسان بن ثابت از گفته مادرش سیرین که خواهر ماریه بوده است و رسول خدا او را به حسان بن ثابت بخشیده اند و او برای حسان بن ثابت عبدالرحمان را زاییده است ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که ابراهیم محضّر شد پیامبر (ص) حضور داشتند من و خواهرم فریاد می کشیدیم و مویه گری می کردیم و آن حضرت ما را از آن کار نهی نفرمود ولی همینکه ابراهیم درگذشت ما را از آن کار منع فرمود. آنگاه درحالی که رسول خدا نشسته بودند فضل بن عباس پیکر کودک را غسل داد. سپس رسول خدا را ایستاده بر لبه گور دیدم عباس هم همراه و کنار ایشان بود. فضل و أسامة بن زید وارد گور شدند قضا را در آن روز خورشید گرفت و مردم گفتند به سبب مرگ ابراهیم است. حضرت ختمی مرتبت فرمودند «خورشید برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرد» و در آن هنگام رسول خدا میان دو تا خشت گور

شکافی دیدند و فرمودند آن را بپوشانند در این باره از آن حضرت پرسیده شد، فرمودند «همانا که آن شکاف سود و زیانی نمی‌رساند ولی پوشاندن آن مایه آرامش زندگانی است و انگهی خداوند دوست می‌دارد هرگاه بنده بی‌کاری انجام دهد آن را استوار انجام دهد».

یحیی بن عبید دمشقی از گفتهٔ سعید بن عبدالعزیز، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * به کنیزک فرزنددار حضرت ختمی مرتبت - ماریه قبطیه - دستور داده شد پس از رحلت آن حضرت تا سه بار ظاهر شدن از حیض عده نگه دارد.

واقدی از ولید بن مسلم از سعید بن عبدالعزیز از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) ماریه قبطیه تا سه بار حیض شدن عده نگه داشت.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر تا هنگامی که درگذشت هزینهٔ زندگی ماریه را می‌پرداخت سپس عمر همانگونه هزینهٔ زندگی او را می‌پرداخت و ماریه به روزگار خلافت عمر درگذشت.

واقدی می‌گوید، ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا (ص) به ماه محرم سال شانزدهم هجرت درگذشت، عمر را دیدند که مردم را برای شرکت در تشییع جنازهٔ او بسیج می‌کند و خود عمر بر پیکر ماریه نماز گزارد و او را در گورستان بقیع به خاک سپرد.

ترتیب و شمار همسران حضرت ختمی مرتبت

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری، و کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله بن حنطب برای ما حدیث کردند که هر دو می‌گفته‌اند، نخستین بانویی که رسول خدا (ص) او را پیش از مبعوث شدن به رسالت به همسری برگزید خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بود، خدیجه پیش از پیامبر (ص) همسر عتیق بن عابد مخزومی بود و برای او دختری به نام هند زایید، پس از عتیق مردی به نام ابو هاله بن نباش بن زراره تمیمی که هم‌پیمان خاندان عبدالدار بود خدیجه را به همسری گرفت و خدیجه برای او پسری به نام هند زایید، پس از ابو هاله رسول خدا (ص) خدیجه را به همسری گرفت و در آن هنگام آن

حضرت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله، خدیجه برای رسول خدا دو پسر به نامهای قاسم و طاهر که همان مطهر است آورد و هر دو پیش از بعثت درگذشتند. خدیجه این دختران را هم برای آن حضرت آورد، زینب که بزرگترین دختر پیامبر و همسر ابوالعاص بن ربیع بود و پس از او رقیه است که عتیبه پسر ابولهب او را برای خود عقد کرد و پیش از آنکه با او عروسی کند او را طلاق داد و عثمان بن عفان پس از مبعث او را به همسری گرفت، پس از رقیه ام کلثوم متولد شد که او را هم عثمان بن عفان پس از رحلت رقیه به همسری گرفت، پس از رقیه فاطمه متولد شد که علی بن ابی طالب با او ازدواج کرد، خدیجه ده روز گذشته از رمضان سال دهم بعثت و سه سال پیش از هجرت به شصت و پنج سالگی درگذشت.^۱

پیامبر (ص) پس از خدیجه در رمضان سال دهم بعثت و پیش از هجرت به مدینه سوده دختر زمه را که از قبیله عامر و پیش از آن همسر سکران بن عمرو برادر سهیل بن عمرو بود به همسری گرفت. سکران بن عمرو همراه همسر خود سوده به حبشه هجرت کرده بود و سپس به مکه برگشت و همان جا درگذشت. رسول خدا سوده را به رمضان سال دهم بعثت با خود به مدینه آورد^۲، پیامبر اندکی بعد عایشه دختر ابوبکر را در شوال سال دهم هجرت عقد فرمود و در آن هنگام عایشه شش ساله بود و در مدینه به ماه شوالی که هشتمین ماه هجرت بود با عایشه که در آن هنگام نه ساله بود عروسی کرد و به هنگام رحلت رسول خدا عایشه هیجده ساله بود، پیامبر (ص) سپس حفصه دختر عمر بن خطاب را به همسری گرفت، حفصه پیش از آن همسر خنیس بن حذافه سهمی بود و برای او فرزندی نیاورد، خنیس پس از بازگشت از جنگ بدر درگذشت و پیامبر (ص) در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود و دو ماه پیش از جنگ احد با حفصه ازدواج کرد. سپس با ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم ازدواج کرد. ام سلمه پیش از آن همسر ابوسلمه بن عبدالاسد بود و برای او عمر و سلمه و زینب و بزه را آورده بود. ابوسلمه پس از جنگ احد در مدینه درگذشت و پیامبر (ص) چند شب باقی مانده از شوال سال چهارم هجرت ام سلمه را به همسری گرفت، سپس جویریة دختر حارث بن ابی ضرار را که

۱. رحلت حضرت خدیجه را با اختلاف به سالهای هشتم و نهم هم نوشته اند به ابن عبدالبر، استیعاب مراجعه فرمایید.

۲. تاریخهایی که در این خبر آمده است درهم ریخته و نادرست است و بنا نبوده است که این محدثان درستی یا نادرستی تاریخ را نقد و بررسی کنند.

از قبیله بنی مصطلق بود به همسری گرفت، جویریه پیش از آن همسر پسر عموی خود به نام صفوان ذوالشفر بن مالک بن جذیمه بود، صفوان در جنگ مریسیع کشته شد، جنگ مریسیع به ماه شعبان سال پنجم هجرت بوده است، جویریه از اسیران جنگی است که خداوند او را بر رسول خود ارزانی داشته است و رسول خدا پس از اینکه او را از بردگی جنگی آزاد کرد به همسری گرفت، پس از آن زینب دختر جحش بن رثاب اسدی را که مادرش أمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بود به همسری برگزید. زینب دختر جحش پیش از آن همسر زید بن حارثه بود و فرزندی نداشت و پیامبر در ذی حجه سال پنجم با او ازدواج فرمود، سپس زینب دختر خزیمه هلالی را که همان أمالمساکین است و پیش از آن همسر طفیل بن حارث بن مطلب بود به همسری برگزید و این بانو به زندگانی رسول خدا درگذشت. سپس ریحانه دختر زید بن عمرو بن حنانه نضری را به همسری گرفت، ریحانه پیش از آن همسری مردی از یهودیان بنی نضیر به نام حکم بود، ریحانه هم به زنده بودن رسول خدا (ص) درگذشت و جنگ بنی قریظه در چند شب باقی مانده از ذی قعدة یا ذی حجه سال پنجم بوده است.

پیامبر (ص) سپس با أم حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب به هنگام صلح حدیبیه ازدواج فرمود، ام حبیبه در حبشه بود و پیامبر (ص) به نجاشی پیام فرستاد که او را برای آن حضرت عقد کند و او چنان کرد و کسی که طرف قبول بود خالد بن سعید بن عاص است که در آن هنگام در حبشه بود، ام حبیبه پیش از آن همسر عبیدالله بن جحش بود که مسلمان شده بود و همراه دیگر مسلمانان به حبشه هجرت کرد و آنجا از اسلام برگشت و مسیحی شد و همان جا در حالی که مسیحی بود درگذشت.^۱

پیامبر (ص) سپس با صفیه دختر حُئی بن اخطب ازدواج کرد. صفیه برده جنگی و کنیز رسول خدا بود. پیامبر او را آزاد کرد و به همسری گرفت. صفیه نخست همسر سلام بن مشکم بود که او را رها کرد و پس از او کنانه بن ربیع بن ابی حقیق او را به همسری گرفت و کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه برای هیچ یک از آنان فرزند نیاورد. صفیه از در قموص به اسارت گرفته شد و رسول خدا در ماه جمادی الآخرة سال هفتم هجرت در منطقه صهباء با او عروسی فرمود.

۱. ضمن شرح حال همسران حضرت ختمی مرتبت که در صفحات پیشین همین جلد آمده است همه این موارد با تفصیل گفته شده است و باید به آنجا مراجعه کرد.

پیامبر (ص) سپس با میمونه دختر حارث هلالی در ذی قعدة سال هفتم هجرت که سال عمره قضا شده است ازدواج کرد. میمونه پیش از آن همسر ابورهم بن عبدالعزی عامری بود که درگذشت و میمونه برای او فرزندی نیاورد.

رسول خدا سپس با فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلایی ازدواج کرد و او از پیامبر به خدا پناه برد و آن حضرت از او جدا شد، فاطمه پیش همسران پیامبر آمد و شد داشت و می گفت من بدبختم و گفته شده است که پیامبر به سبب پیسی که گرفتار آن بود رهاش کرد. ازدواج با او در ذی قعدة سال هشتم به هنگام بازگشت پیامبر از جعرانه صورت گرفت. فاطمه به سال شصتم هجرت درگذشت.

پیامبر سپس با اسماء دختر نعمان که از قبیله جون بود ازدواج کرد ولی با او عروسی نکرد و او همانی است که از آن حضرت به خدا پناه برد، ازدواج با او به ماه ربیع الاول سال نهم بود و او به روزگار خلافت عثمان بن عفان در ناحیه نجد و پیش اقوام خود درگذشت. اینان که این روایت را نقل کردند منکر ازدواج رسول خدا با هر بانوی دیگری هستند، یعنی ازدواج با فُتبله دختر قیس که خواهر اشعث بن قیس است و با آن زن کنانی و دیگر کسانی که از آنان نام برده شده است، و فقط ازدواج با همان کسانی را که ضمن این حدیث آمده است درست می دانند.

اینان می گویند پیامبر چهارده زن را به همسری گرفته است که شش تن آنان قرشی هستند و در آن هیچ تردیدی نیست، و آنان خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی، عایشه دختر ابوبکر صدیق از خاندان تبیم، سوده دختر زمعه از خاندان عامر بن لوی، ام سلمه دختر ابی امیه از خاندان مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان از خاندان بنی امیه، و حفصه دختر عمر بن خطاب از خاندان عدی بن کعب، و از بانوان عرب غیر قرشی زینب دختر جحش بن رثاب اسدی، میمونه دختر حارث هلالی، جویریة دختر حارث بن ابی ضرار از بنی مصطلق، اسماء دختر نعمان از قبیله جون که با او عروسی نفرمود، و فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلایی، زینب دختر خزیمه هلالی که ملقب به ام المساکین بوده است، ریحانه دختر زید از بنی نضیر که از بردگان جنگی بود که خداوند بر پیامبر ارزانی فرموده بود و صفیه دختر حبی بن اخطب که او هم همانگونه بود.

واقعی ما را خبر داد و گفت اسرائیل از جابر از عامر برای ما نقل کرد که رسول خدا (ص) چهارده زن را به همسری گرفته است.

و همو، از موسی بن عبیده از محمد بن کعب قرظی و عمر بن حکم و عبدالله بن عبیدالله ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * رسول خدا سیزده زن را به همسری گرفته است آنان نام همه کسانی را که در حدیث فوق آمده‌اند نقل می‌کردند جز ریحانه دختر زید را.

و همو ما را خبر داد و گفت نُبَيْطُ بن جابر از محمد بن یحیی بن حَیَّان برای من حدیث کرد که پیامبر (ص) پانزده بانو را به همسری گرفته است. او آن چهارده تن را که در حدیث بالا آمده‌اند نام برد و افزود که بانویی از خاندان لیث به نام مُلَیْکَه دختر کعب را هم به همسری گرفته است. واقدی در پی این حدیث می‌گفت ابو معشر هم این موضوع را یاد کرده است که رسول خدا با ملیکه ازدواج کرده است.

و باز همو از گفته عبدالعزیز جُنْدَعِی از پدرش از عطاء بن یزید جندعی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب را در ماه رمضان به همسری گرفت و با او عروسی کرد و او به زنده بودن رسول خدا درگذشت.

و باز همو از محمد بن عبدالله از عمویش زُهری ما را خبر داد که او منکر ازدواج رسول خدا با آن بانوی لیثی بوده است.

واقدی می‌گوید آنچه مورد اتفاق است این است که پیامبر (ص) چهارده همسر گرفته است یعنی همانان که در حدیث نخست نام بردیم، از دو تن که جونیه و کلایه بودند جدا شد و سه تن از ایشان که خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه هلالی و ریحانه دختر زید از بنی نضیر بودند به زندگی رسول خدا (ص) درگذشتند و هنگامی که آن حضرت رحلت فرمودند نه همسر داشتند که درباره آنان هیچ اختلافی نیست و آنان عایشه دختر ابوبکر صدیق و حفصه دختر عمر بن خطاب، ام سلمه دختر ابوامیه بن عمر بن مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب، سوده دختر زمعه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث هلالی، جویریّه دختر حارث از بنی مصطلق و صفیه دختر حبی بن اخطب از قبیله بنی نضیر بوده‌اند.

سخن درباره عده نگه داشتن همسران رسول خدا (ص)^۱

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابن ابی سبرة از عمرو بن سلیم برای من نقل کرد که می گفته است * از عروة بن زبیر پرسیدم آیا همسران رسول خدا پس از رحلت ایشان عده نگه داشتند؟ گفت آری، چهار ماه و ده روز، گفتم ای ابو عبدالله! چرا عده نگه داشتند مگر عده برای پاکیزه شدن زن نیست؟ آنان که برای هیچ کس حلال نبودند. عروه سخت خشمگین شد و گفت شاید پنداشته ای که آنچه خداوند فرموده است «ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید»^۲ و حالا آنکه در مورد عده نگه داشتن آنان به دستور قرآن رفتار کرده اند.

و همو از ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی از گفته جعفر بن عبدالله بن ابی حکم ما را خبر داد که می گفته است * همسران پیامبر (ص) چهار ماه و ده روز عده نگه داشتند در آن مدت ایشان به دیدار یکدیگر می رفتند ولی هیچ شبی را بیرون از خانه خود نگذراندند و چنان آراستن خود را رها کرده بودند که گویی راهبه های تارک دنیا بند، و در هر روز یا دو سه روز یک بار فریاد شیون و مویه گری هریک شنیده می شد.

واقدی از گفته ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی ما را خبر داد که می گفته است * از عکرمه درباره زنان پیامبر پرسیدم که آیا عده نگه داشته اند؟ گفت هریک از ایشان را که با او تماس گرفته بود و رهایش فرمود سه بار حیض شدن عده نگه داشت و افزود که آن زن کلایی سه حیض عده نگه داشت. سوده هم هنگامی که پیامبر (ص) به او رجوع فرمود یک حیض عده نگه داشت، و همسران آن حضرت پس از رحلت ایشان چهار ماه و ده روز عده نگه داشتند.

۱. ملاحظه می فرمایید که احکام را نمی توان با دلیل تراشیدن متوقف کرد و در مواردی فراسوی دلایل ظاهری و عقل دوراندیشان است.

۲. بخشی از آیه ۳۲ سوره احزاب.

نام بانوان قرشی و هم‌پیمانان و آزادکردگان ایشان و دیگر بانوان عرب که بیعت کرده‌اند

فاطمه دختر اسد

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، نام مادرش هم فاطمه است و او دختر قیس بن هرم بن رواحه بن حُجر بن عبد بن بغیض بن عامر بن لوی است. و دختر عموی زائده بن اصم بن هرم بن رواحه است که جد مادری خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بوده است.

فاطمه دختر اسد همسر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی است و برای او این فرزندان را آورده است، طالب، عقیل، جعفر، علی (ع)، ام هانی، جمانه و ریطه.

فاطمه دختر اسد اسلام آورد و بانویی نکوکار و پسندیده‌سیرت بوده است که حضرت ختمی مرتبت به دیدارش می‌رفته‌اند و خواب نیمروزی را در خانه او انجام می‌داده‌اند.^۱

رُقیقه دختر ابی صیفی

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش هاله یا تماضر دختر کلده و کلده دختر عبد مناف بن عبدالدار بن قصی است. رُقیقه همسر نوفل بن اُهیب بن عبد مناف بن قصی بن زهرة بن کلاب بوده است و برای او سه پسر به نامهای مخرمه و صفوان و اُمیه زاییده است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور بن مخرمه از پدرش

۱. برای آگاهی بیشتر از مقام ایمان و اخلاص جناب فاطمه دختر اسد در منابع اهل سنت به ابن عبدالبر، استیعاب، و ابن حجر، الاصابه و سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص مراجعه فرمایید. سبط ابن جوزی می‌نویسد که ابن بانوی گرانقدر نه تنها پیاده که با پای برهنه هجرت فرموده است، درود خدا بر او باد.

و او از گفته پدرش مخرمه بن نوفل از گفته مادرش رقیقه ما را خبر داد که می گفته است * گویی هم اکنون به عمویم شبیه یعنی عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می نگرم که مطلب بن عبد مناف او را - از یثرب - پیش ما آورد^۱ و من که در آن روزگار دختر نوجوانی بودم زودتر از دیگران خود را به او رساندم و همراه او شدم و این خبر را به خانواده دادم، گوید رقیقه در آن هنگام بزرگتر از عبدالمطلب بوده است. رقیقه بعثت پیامبر (ص) را درک کرده و دشمن ترین افراد نسبت به فرزند خود مخرمه بوده است، البته پیش از آن که مخرمه مسلمان شود.

واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور از گفته پدرش برای من حدیث کرد که می گفته است * رقیقه دختر ابو صیفی بن هاشم بن عبد مناف که مادر مخرمه بن نوفل بود، رسول خدا (ص) را آگاه کرد و بر حذر داشت که امشب قریش آهنگ شبیخون زدن بر تو دارند، مسور می گفته است رسول خدا (ص) از بستر خود کنار رفت و علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد بر آن بستر آرمید.

أم ایمن

نامش برکه و کنیز آزاد کرده و وابسته و دایه حضرت ختمی مرتبت است. گوید، پیامبر (ص) او را با چند شتر نر که از برگهای درختان اراک می خوردند و چند گوسپند از پدر خود به ارث برده بود. رسول خدا هنگامی که با خدیجه ازدواج کرد ام ایمن را آزاد فرمود و عبید بن زید که از خاندان حارث بن خزرج بود با او ازدواج کرد و او برای عبید پسری به نام ایمن زایید. ایمن از اصحاب رسول خداست و در جنگ حنین شهید شد. زید بن حارثه بن شراحیل کلبی برده خدیجه بود که او را به پیامبر بخشید و رسول خدا آزادش فرمود و پس از بعثت ام ایمن را به همسری زید در آورد که اسامه بن زید را برای او زایید.

واقدی، از یحیی بن سعید بن دینار از گفته پیرمردی از قبیله سعد بن بکر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) ام ایمن را با خطاب مادر جان صدا می فرمود و هرگاه به او

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره که شبیه در یثرب بوده و عمویش مطلب او را به مکه آورده است. به نویری، نهاية الارب، ترجمه ج ۱، ص ۵۳ به قلم این بنده مراجعه فرماید.

می‌نگریست می‌فرمود «این بازمانده خانواده من است».

ابو اسامه یعنی حماد بن اسامه، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عثمان بن قاسم شنیدم می‌گفت هنگامی که ام ایمن مهاجرت کرد شامگاه در منطقه منصرف که پایین‌تر از رَوْحاء است رسید و روزه بود و آب همراه نداشت. تشنگی او را بی‌تاب کرد، از آسمان برای او سطلی که آکنده از آب گوارای سپید بود آویخته شد آن را گرفت و چندان نوشید که سیراب شد. ام ایمن می‌گفته است پس از آن هرگز تشنگی را احساس نکردم و در روزهای بسیار گرم با روزه گرفتن خود را می‌آزمودم و تشنه نمی‌شدم و پس از آشامیدن آن آب به روزهای گرم درحالی که روزه می‌گرفتم احساس تشنگی نمی‌کردم.

عبدالله بن موسی از فضیل بن مرزوق از سفیان بن عقبه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن نسبت به پیامبر سخت مهربانی و به انجام کارهای آن حضرت قیام می‌کرد، پیامبر (ص) فرمودند هر کس از اینکه بانویی از بانوان بهشت به همسری او داده شود شاد می‌شود ام ایمن را به همسری بگیرد، زید بن حارثه او را به همسری گرفت و أم ایمن اسامه را برای او زایید.

فضل بن دکین از سفیان از ابواسحاق از مجاهد ما را خبر داد که پیامبر (ص) می‌فرموده است * «ای ام ایمن مقنعه خود را نیکو بپوش».

و همو از ابومعشر از محمد بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * أم ایمن به حضور رسول خدا آمد و گفت مرا بر مرکبی سوار کن رسول خدا فرمود «تو را بر کره شتر ماده سوار می‌کنم» ام ایمن گفت ای رسول خدا! چنان بچه‌شتری یارای وزن مرا ندارد و آن را نمی‌خواهم. حضرت فرمود «جز بر کره ماده شتر سوارت نخواهم کرد» و پیامبر (ص) با او شوخی می‌فرمود درعین حال جز حق و راست نمی‌فرمود که به هر حال همه شتران کره‌ها و زاده‌های ماده شترانند.

محمد بن عبدالله اسدی از گفته سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * أم ایمن به حضور پیامبر می‌آمد و می‌گفت «لا سلام» - یعنی سلام گفتن را فرا نمی‌گرفت - و رسول خدا برای او حلال و روا دانستند که فقط بگوید سلام.

قبیصة بن عقبه هم از سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن هرگاه به حضور رسول خدا می‌آمد می‌گفت «سلام لا علیکم» و پیامبر (ص) به او اجازه فرمودند که فقط بگوید «السلام».

محمد بن عمر واقدی از عائد بن یحیی از ابوالحویرث ما را خبر داد که ام ایمن به روز جنگ حنین خطاب به مسلمانان می‌گفت «خداوند پاهایتان را به خواب برد» رسول خدا فرمودند ای ام ایمن! تو که زبانت گیر دارد خاموش باش.^۱

عفان بن مسلم از گفته معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * از پدرم شنیدم که می‌گفت انس بن مالک برای ما نقل کرد که پیامبر می‌فرموده‌اند در آغاز اقامت در مدینه و پیش از آنکه در جنگ قریظه و بنی نضیر پیروزی به دست آید پاره‌یی از مردان چند خرمابن را به پیامبر اختصاص می‌دادند، پس از گشوده شدن نخلستانهای بنی قریظه و بنی نضیر حضرت ختمی مرتبت آن خرمابن‌ها را به مردم برمی‌گرداندند. انس می‌گوید، خانواده‌ام به من گفتند به حضور پیامبر بروم و استدعا کنم تمام یا برخی از خرمابن‌هایی را که به حضورش تقدیم کرده‌ام به خودشان برگرداند، رسول خدا آن‌ها را به ام ایمن بخشیده بودند، گوید چون من استدعا کردم آنها را به من عنایت فرمود. در این هنگام ام ایمن آمد و پارچه‌یی برگردن من افکند و می‌گفت هرگز سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست نمی‌شود که پس از آنکه رسول خدا آنها را به من بخشیده است به تو بدهد و مانند این سخنان را می‌گفت. پیامبر (ص) به ام ایمن فرمودند برای تو هم همین مقدار فراهم است و او همچنان می‌گفت به خدا سوگند هرگز و پیامبر (ص) همچنان می‌فرمودند چند برابر آن را می‌دهم و خیال می‌کنم سرانجام فرمودند ده برابر آن یا نزدیک به ده برابر می‌دهم.

واقدی می‌گوید * ام ایمن در جنگ احد حضور داشته و آب‌رسانی و زخم‌بندی و مداوای زخمی‌ها را برعهده داشته است و در جنگ خیبر هم همراه آن حضرت بوده است. سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم از عبدالرحمان بن نمر، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * حرمله برده آزاد کرده و وابسته اسامة بن زید برایم نقل کرد که روزی همراه عبدالله بن عمر نشسته بودم حجاج پسر ایمن - نوه‌ام ایمن - آمد و نمازی گزارد که سجده و رکوع آن را چنان که شاید و باید انجام نداد. پس از اینکه نمازش را سلام داد ابن عمر که او را نمی‌شناخت فراخواندش و گفت برادر! خیال می‌کنی نماز گزاردی؟ تو نماز نگزاردی نمازت را دوباره بگزار. گوید پس از اینکه حجاج بن ایمن پشت کرد و رفت عبدالله بن عمر از من پرسید این که بود؟ گفتم حجاج پسر ایمن پسر ام ایمن است. عبدالله بن

۱. ام ایمن به جای «ثبت» آن را با مخرج سین و به صورت «سبت» تلفظ می‌کرده و ظاهراً مخارج حروف برای او دشوار بوده است.

عمر گفت اگر رسول خدا (ص) این مرد را می‌دید دوستش می‌داشت، و متذکر شد که پیامبر (ص) همه فرزندان و فرزندانزادگان ام ایمن را دوست می‌داشت که ام ایمن دایه و پرستار آن حضرت بوده است.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمود ام ایمن گریست او را گفتند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت من بر قطع شدن خبر آسمان - وحی - می‌گیرم. عفان بن مسلم از حماد از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * همینکه حضرت ختمی مرتبت رحلت فرمود ام ایمن گریست. گفتندش چرا می‌گری؟ گفت به خدا سوگند این را می‌دانستم که پیامبر به زودی رحلت خواهد فرمود ولی من بر بریده شدن وحی می‌گیرم که دیگر از آسمان از ما بریده شد.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هر دو از سفیان از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب ما را خبر دادند که می‌گفته است * چون عمر کشته شد ام ایمن گریست و گفت امروز اسلام دریده شد. قبیصة در دنباله سخن خود می‌گفت و هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود ام ایمن گریست و بدو گفته شد چرا می‌گری؟ گفت بر بریده شدن خبر آسمان - وحی - می‌گیرم.

قبیصة می‌گوید، سفیان هرگاه این حدیث را از جعفر نقل می‌کرد این فزونی را می‌آورد و هرگاه از طارق نقل می‌کرد این فزونی را ضمیمه حدیث او می‌دانست و ما می‌گفتیم سفیان نمی‌داند که این فزونی در کدامیک است.

واقدی می‌گوید ام ایمن در آغاز خلافت عثمان درگذشت.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت که ابن ابی فرات آزاد کرده و وابسته اسامة بن زید با حسن پسر اسامة نزاع و ستیزی داشتند. ابن ابی فرات ضمن بگو و مگو به حسن بن اسامة گفت ای پسر برکة! و مقصودش ام ایمن بود. حسن به مردم گفت گواه باشید و ابن ابی فرات را پیش ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم که در آن هنگام قاضی مدینه یا کارگزار عمر بن عبدالعزیز در مدینه بود برد و داستان را برای او گفت. ابوبکر از ابن ابی فرات پرسید مقصودت از گفتن پسر برکة چه بوده است؟ گفت من نام او را گفتم^۱ ابوبکر گفت مقصود تو اهانت و

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در باور اعراب خطاب با کتبه احترام و خطاب با نام بی‌حرمتی شمرده می‌شود.

کوچک کردن ام ایمن بوده است و حال او در اسلام بر آن گونه است که رسول خدا به او مادر و ام ایمن می فرموده اند، اگر از گناه تو درگذرم خدا از گناه من درنگذرد و او را هفتاد تازیانه زد.

سَلْمَى

کنیز آزاد کرده و وابسته رسول خدا (ص) و از کسی شنیدم که می گفت سلمی کنیز آزاد کرده و وابسته صفیه دختر عبدالمطلب بوده است. سلمی همسر ابورافع است که برده آزاد کرده و وابسته رسول خدا بوده است و همو مادر فرزندان ابورافع است. سلمی قابله خدیجه دختر خویلد همسر حضرت ختمی مرتبت است و در مورد همه فرزندان خدیجه از رسول خدا قابله او بوده و چیزهای مورد نیاز را فراهم می کرده است. همچنین در زایمان ابراهیم پسر رسول خدا سلمی قابله ماریه بوده است. او پس از وضع حمل ماریه شتابان به ابورافع خبر داد که ماریه پسری به دنیا آورد، ابورافع به حضور رسول خدا رفت و به ایشان مرده داد و آن حضرت به او غلامی بخشیدند. سلمی هم در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است.

خدیجه دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر (ص) برای او و خواهرش هند صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

هند دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی، مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. پیامبر (ص) برای او و خواهرش خدیجه صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

اُمّ رَمِثَة

نامش را به صورت ام رمیثه هم گفته اند او دختر عمرو بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن

قصی است. مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد و رسول خدا (ص) برای او از درآمد خیبر
چهل شتروار خرما و پنج شتروار جو مقرر فرمود، او مادر ابوقحاف حکیم بن حکیم است
که از قبیلهٔ ازد و هم‌پیمان خاندان مطلب بن عبدمناف بن قصی بوده است.

بُحَيْنَةُ

نام اصلی او عبده و دختر حارث است و این حارث همان اَرت پسر مطلب بن عبدمناف بن
قصی است، مادرش ام صیفی دختر اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بوده است.
بحینه را مردی به نام مالک که از قبیلهٔ ازد و هم‌پیمان ایشان بود به همسری گرفت و او برای
مالک دو پسر به نام عبدالله بن بحینه و جبیر بن بحینه آورد. پیامبر (ص) با بحینه هم‌نشینی
داشته‌اند. بحینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر برای او سی شتروار مقرر
داشت.

هِنْدُ

دختر اثاثه بن عباد بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. مادرش بانویی به نام ام مسطح
است که دختر ابورهم پسر مطلب بن عبدمناف بن قصی است. هند مسلمان شد و با رسول
خدا بیعت کرد و پیامبر برای او و برادرش مسطح بن اثاثه سی شتروار از درآمد خیبر مقرر
فرمود. هند در بلاد غربت همسر ابوچندب بود و برای او دختری به نام ریطه آورد.

أُمِ مِسْطَحٍ

دختر ابورهم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. مادرش ریطه دختر صخر بن عامر بن
کعب بن سعد بن تیم بن مرّه است، او را اثاثه پسر عباد بن مطلب بن عبدمناف به همسری
گرفت و ام مسطح برای او مسطح و هند را زایید، مسطح از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر
است. ام مسطح مسلمان شد و اسلامش نیکو و پسندیده بود. او پس از آنکه پسرش مسطح

در داستان افک عایشه با دیگران همصدا شد از سخت‌گیرترین افراد نسبت به پسر خود بود. خدایش از از خشنود باد.

آزوی

او دختر کریز بن ربیعۃ بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش ام حکیم بیضاء دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. عفان بن ابی العاص بن أمیه او را به همسری گرفت و آرووی برای او عثمان و آمنه را زایید.^۱ پس از عفان عقبه بن ابی معیط آرووی را به همسری گرفت که برای او ولید و عماره و خالد و ام کلثوم و ام حکیم و هند را زایید. آزوی دختر کریز مسلمان شد و پس از هجرت دخترش به مدینه او هم به آن شهر هجرت کرد و همچنان در مدینه بود تا به روزگار خلافت پسرش عثمان درگذشت.

واقدی از گفته داود بن بکر بن ابوفرات اشجعی ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالله بن کعب وابسته خاندان عثمان شنیدم که می‌گفت از عبدالله بن حنظله بن راهب شنیدم که می‌گفت در تشییع جنازه مادر عثمان به روزی که درگذشت حضور داشتم و او را در گورستان بقیع به خاک سپردیم و چون برگشتیم مردم در مسجد به جماعت نماز گزاردند و عثمان به تنهایی نماز گزارد و من هم کنار او نماز گزاردم و شنیدم که در سجده می‌گفت بارخدایا بر مادرم رحمت آور، یا آنکه پروردگارا مادرم را پیامرز و این به هنگام خلافت عثمان بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن یحیی مرا خبر داد و گفت عمویم عیسی بن طلحه برای من نقل کرد و گفت خودم عثمان بن عفان را دیدم که از محل خانه غطیش تابوت مادرش را بر دوش داشت و همچنان آن را بر دوش می‌داشت تا در محل نماز گزاردن بر جنازه‌ها بر زمین نهاد، و می‌گفت پس از اینکه مادرش را به خاک سپرد او را دیدم که کنار گورش ایستاده و برای او دعا می‌کند.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که عثمان و ولید برادران مادری‌اند و از سوی دیگر نواده‌های عمه حضرت ختمی مرتبت هستند.

ام کلثوم دختر عقبه

بن ابی معیط بن ابی عمرو بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش اروی دختر کریر بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. ام کلثوم در مکه مسلمان شد و پیش از هجرت بیعت کرد و نخستین بانویی است که پس از هجرت حضرت ختمی مرتبت به مدینه هجرت کرده است، و هیچ بانوی قرشی را جز او نمی‌شناسیم که از میان پدر و مادر خود مسلمان شود و به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند، او به تنهایی از مکه بیرون آمد و با مردی از قبیله خزاعه همراه و همسفر شد و در آغاز صلح حدیبیه به مدینه رسید.

دو برادرش ولید و عماره از پی او راه افتادند و فردای روزی که او به مدینه رسیده بود به مدینه رسیدند و گفتند ای محمد! به شرط و پیمانی که با ما بسته‌ای وفا کن. ام کلثوم گفت ای رسول خدا من زنی ضعیف و همانگونه که می‌دانی ناتوانم مرا پیش کافران برمی‌گردانی که در دین من مرا به فتنه دراندازند و مرا بر آن کار شکیبایی نیست. خداوند متعال در صلح حدیبیه در مورد زنان پیمان گرفته و درباره‌ی ایشان دستور آزمودن ایمان آنان را داده و همگان به آن راضی شده‌اند، و درباره‌ی ام کلثوم این آیه نازل شد که می‌فرماید «پس آنان را بیازمایید و خدای به ایمان آنان آگاه‌تر است»^۱ پیامبر (ص) او را آزمود و پس از او زنان دیگر را نیز آزمودند و چنین بود که به زنها بگویند سوگند بخورند که چیزی جز دوستی خدا و رسول خدا و اسلام آنان را از مکه بیرون نیاورده است و به هوای شوهر و مال بیرون نیامده‌اند و چون این سخن را می‌گفتند آنان را پیش مسلمانان نگه می‌داشتند و به خانواده‌شان - که کافر بودند - مسترد نمی‌کردند.

پیامبر (ص) به ولید و عماره پسران عقبه - برادران ام کلثوم - فرمود همانگونه که می‌دانید خداوند درباره‌ی برگرداندن زنان مفاد عهدنامه را درهم شکسته است و آن دو برگشتند.

ام کلثوم را شوهری نبود و چون به مدینه آمد زید بن حارثة بن شراحیل او را به

۱. بخشی از آیه دهم، سوره شصم - مبتحنه. و برای آگاهی بیشتر باید به تفاسیر مراجعه کرد که درباره‌ی چگونگی سوگند خوردن آنان توضیح بیشتری داده‌اند.

همسری گرفت و ام کلثوم برای او فرزند آورد و در حالی که ام کلثوم همسرش بود در جنگ موته شهید شد، پس از زید بن حارثه، زبیر بن عوام بن خویلد ام کلثوم را به همسری گرفت و او زینب را برای زبیر زایید.

یزید بن هارون از گفته عمرو بن میمون از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط همسر زبیر بن عوام بود و در زبیر نسبت به زنان تندی و خشونت بود و ام کلثوم زندگی با زبیر را خوش نمی داشت و چند بار از او تقاضای طلاق کرد و زبیر نمی پذیرفت، در حالی که دردهای مقدمات زایمان ام کلثوم را فرا گرفته بود و زبیر از آن آگاه نبود ام کلثوم باز تقاضای طلاق و در آن باره پافشاری کرد، زبیر که سرگرم وضو گرفتن برای نماز بود او را طلاق داد، ام کلثوم از خانه زبیر بیرون رفت و همان روزها نوزاد خود را زایید، یکی از خویشاوندان زبیر او را دید و آگاهش ساخت که ام کلثوم بار بر زمین نهاد، زبیر گفت او مرا فریب داد خدایش فریب دهد! و به حضور پیامبر آمد و موضوع را به عرض ایشان رساند، فرمود فرمان خدا در قرآن این حکم را روشن کرده و بر آن پیشی گرفته است، باید دوباره از او خواستگاری - او را عقد - کنی، زبیر گفت او هرگز پیش من برنخواهد گشت.

واقدی می گوید، سپس عبدالرحمان بن عوف ام کلثوم را به همسری گرفت و برای او ابراهیم و حمید را زایید. عبدالرحمان بن عوف در حالی که ام کلثوم همسرش بود درگذشت و سپس عمرو بن عاص ام کلثوم را به همسری گرفت و او در خانه عمرو بن عاص درگذشت. خالد بن مخلد ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن عبدالعزیز از ابن شهاب برای ما حدیث کرد که می گفته است * مشرکان به روز صلح حدیبیه با پیامبر (ص) شرط کردند و گفتند هرکس از ما به شما پیوندد هرچند که بر دین شما باشد باید او را به ما مسترد داری و هرکس هم از پیش تو پیش ما آمد او را برمی گردانیم، گوید پیامبر (ص) کسانی را که می آمدند و مسلمان هم بودند برمی گرداند^۱، هنگامی که ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط به مدینه هجرت کرد دو برادرش آمدند و می خواستند او را با خود ببرند و به مکه برگردانند خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

«ای آنان که ایمان آوردید، هرگاه زنان مؤمن پیش شما آمدند هجرت کنندگان،

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه مغازی واقدی، ص ۴۶۵، به قلم این بنده مراجعه شود.

ببازماییدشان، خداوند به ایمان آنان داناتر است اگر ایشان را زنانی مؤمن دانستید، آنان را پیش کافران بر مگردانید که نه این زنها برای آنان حلالند و نه آن مردان بر ایشان حلالند، و آنچه را که شوهرهایشان هزینه کرده‌اند بدهید، و چون مردهای - کابین - ایشان را بپردازید بر شما پروایی نیست که آنان را به همسری بگیرید، و چنگ مزیند به عصمتهای زنان کافر - آنان را به همسری نگیرید - شما آنچه هزینه کردید بخواهید و آنان باید آنچه هزینه کرده‌اند بخواهند این فرمان خداوند است» گوید مقصود کابین آنهاست.^۱

در تمة این آیه خداوند می‌فرماید «و اگر چیزی - از مهریه - همسران شما از دست شما رفت به سوی کافران پس چون به غنیمت رسیدید آنانی را که همسرانشان رفته‌اند مانند همان مقدار که هزینه کرده‌اند بپردازید».^۲

گوید مقصود از این آیه زن مسلمانی است که چون به مسلمانان پناهیده شد مهریه و کابین او را بپردازند همچنین هرگاه مسلمانان زنان کافر را طلاق می‌دهند باید کابین آنان را به مشرکان بپردازند و اگر آنان از پرداخت هزینه‌های متقابل خودداری کردند و چیزی از مهریه را نگه داشتند مسلمانان هم کابین زنان مسلمانی را که از پیش کافران آمده‌اند نگه دارند.

أمامة دختر ابوالعاص

بن ربیع بن عبدالعزّی بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، مادرش زینب دختر رسول خدا(ص) است.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، از ابن عجلان، از مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * گاهی پیامبر(ص) درحالی که امامه را بر دوش داشت نماز می‌گزارد و چون به رکوع می‌رفت او را از دوش خود بر زمین می‌نهاد و چون قیام می‌فرمود باز او را بر دوش خود می‌نهاد.

ابوولید هشام طیالسی از لیث بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید پسر

۱. برای آگهی بیشتر درباره این آیه که دهمین آیه سوره متحنه است باید به تفاسیر مراجعه کرد به ویژه تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی مراجعه کرد که به تفصیل توضیح داده شده است.

۲. برخی گفته‌اند که این حکم منسوخ است و پس از پایان مدت صلح حدیبیه به آن عمل نشده است.

ابوسعید مقری از عمرو بن سلیم زرقی ما را حدیث کرد که از ابوقتاده شنیده که می‌گفته است روزی بر در خانه پیامبر (ص) بودیم آن حضرت در حالی که امامة دختر ابوالعاص بن ربیع را که مادرش زینب دختر رسول خدا بود در آغوش داشت و امامه دختر کی خردسال بود پیش ما آمد، گوید آن روز پیامبر (ص) همانگونه که آن دخترک را بر دوش داشت نماز گزارد و چون به رکوع می‌رفت کودک را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست او را دوباره بر دوش می‌گرفت و در تمام مدت نماز همینگونه رفتار می‌فرمود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از مالک بن انس از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * گاهی پیامبر (ص) در حالی که امامة دختر زینب دختر خویش را بر دوش داشت نماز می‌گزارد و هرگاه سجده می‌فرمود کودک را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست باز او را بر دوش می‌گرفت.

یحیی بن عباد از فلیح بن سلیمان از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم از ابوقتاده بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) را دیدم که دختر دختر خود یعنی امامه دختر ابوالعاص را در حال نماز خواندن بر دوش داشت و هرگاه رکوع می‌فرمود او را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست باز او را بر دوش می‌گرفت.

ولید بن عطاء بن أعرّ مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از ابوسلیمان از عبدالله بن حارث بن نوفل ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت نماز می‌گزارد در حالی که امامه دخترک ابوالعاص را بر دوش داشت و چون به رکوع می‌رفت کودک را بر زمین می‌نهاد و چون قیام می‌فرمود باز بر دوشش می‌نهاد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در حالی که گردن‌بندی از مهره‌های یمنی همراه داشت به خانه و پیش همسران و فرزندان خویش آمد و فرمود این گردن‌بند را به مهربان‌ترین شما خواهم داد آنان پنداشتند که آن را به عایشه دختر ابوبکر خواهد داد، پیامبر (ص) دختر ابوالعاص را که از زینب داشت - امامة - فرا خواند و به دست خویش آن را برگردن او بست و اندک چرکی را که کنار چشم امامه بود با دست خویش پاک فرمود.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبة، از عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * نجاشی زیورهایی به رسول خدا هدیه کرد که که انگشتری زرین از آن جمله بود، پیامبر (ص) آن

هدیه را پذیرفت و چون از آنگونه چیزها روی گردان بود آن را برای امامة دختر دختر خود زینب فرستاد و فرمود دخترکم! این را زیور خود قرار ده.

واقدی می گوید، پس از رحلت فاطمه دختر رسول خدا، علی بن ابی طالب علیه السلام امامه را به همسری گرفت و امامه برای او فرزند نیاورد و هنگامی که علی کشته شد امامه همسر او بود و پس از علی (ع) مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب امامه را به همسری گرفت.^۱

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ابن ابی ذئب ما را خبر داد که می گفته است * امامة دختر ابوالعاص به مغیره بن نوفل گفت معاویه از من خواستگاری کرده است، مغیره به او گفت آیا می خواهی به همسری پسر زن جگرخوار در آیی؟ اگر می خواهی اختیار ازدواج خود را بر عهده من بگذار، گفت آری چنین کردم، مغیره گفت من تو را به همسری خود گرفتم، ابن ابی ذئب می گفته است ازدواج او صحیح بوده است.

اُمّ خَالِد

او همان اُمّة و دختر خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبدشمس است، مادرش هُمینه دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بیاضة بن سُبَیْع بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است. خالد بن سعید همراه همسرش هُمینه دختر خلف به حبشه هجرت کرد و دخترش اُمّة آن جا زاده شد، آنان همچنان در حبشه بودند تا آنکه همراه دیگران در دو کشتی بازگشتند و در آن هنگام اُمّة دختری بالغ و عاقل بود.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد، از ابواسود از گفته خود ام خالد دختر خالد برای من حدیث کرد که می گفته است * روزی که از حبشه بیرون آمدیم شنیدم که نجاشی به مسافران دو کشتی می گفت همه تان از سوی من به رسول خدا سلام برسانید، و من از کسانی بودم که سلام نجاشی را به رسول خدا رساندم، ام خالد از حضرت ختمی مرتبت احادیثی را روایت کرده است.

فضل بن دکین و ابوالولید هشام طیالسی هر دو ما را خبر دادند و گفتند اسحاق بن

۱. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۰۰ می نویسد که علی علیه السلام خود به مغیره بن نوفل که نوه عمویش بود دستور فرمود که پس از رحلت امامه را به همسری بگیرد لطفاً به ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۲۳۷ مراجعه شود.

سعید ما را گفت که پدرم از گفته ام خالد دختر خالد برایم نقل کرد که می گفته است برای پیامبر (ص) جامه هایی هدیه آوردند که در آن جامه کوچکی از خز یا پشم بود رنگ آن جامه سیاه و در آن نشان و طرازی به رنگ زرد یا سرخ بود. پیامبر خطاب به حاضران فرمودند خیال می کنید این جامه را به چه کسی باید بپوشانم؟ مردم خاموش ماندند، پیامبر فرمودند ام خالد را پیش من آورید، ام خالد می گوید مرا در حالی که در آغوش داشتند به محضر آن حضرت بردند، ایشان آن جامه را به دست خود بر من پوشاندند و دو یا سه بار فرمودند به خوشی آن را بپوش و فرسوده کنی، آنگاه به نشان و طراز آن جامه که زرد یا سرخ بود نگرستند و دوبار گفتند ای ام خالد این سناست سناست و با انگشت به آن اشاره می فرمودند، ام خالد می گوید به زبان حبشی سنا یعنی زیبا و نیکو.^۱

اسحاق در پی این سخن می گفته است * یکی از بانوان خویشاوندم مرا خبر داد که آن جامه را پیش ام خالد دیده است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد بن زبیر، از ابراهیم بن عقبه برایم نقل کرد که می گفته است * ام خالد دختر خالد بن سعید بن عاص را که پیرزنی فرتوت بود و در حبشه متولد شده بود دیدم و از او پرسیدم آیا از حضرت ختمی مرتبت چیزی شنیده ای؟ گفت آری شنیدم که آن حضرت از عذاب قبر به خدا پناه می برد.

واقدی می گوید، زبیر بن عوام ام خالد دختر خالد را به همسری گرفت و او برای زبیر عمر و خالد را زایید، گوید به امة بیشتر ام خالد گفته می شد.

هند دختر عتبه

بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر اُمیة بن حارثة بن اَوْقاص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بُهثة بن سُلَیْم است.

هند را نخست حفص پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و

۱. این روایت را ابن سیدالناس در عیون الاثر نقل کرده است، دوزی هم در فرهنگ البسه با اندک تفاوت لفظی آن را آورده است و برای آگاهی بیشتر به فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۶۴، ترجمه هروی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ شمسی مراجعه فرمایید.

هند برای او ابان را زایید.^۱

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی از عمر بن زیاد هلالی از گفته عبدالملک بن نوفل بن مساحق که پیرمردی از مردم مدینه که از خاندان عامر بن لوی بود ما را خبر داد که می‌گفته است: * هند به پدر خویش گفت اینک من بانویی هستم که اختیار خود را دارم و تو مرا به همسری مردی مده مگر آنکه قبلاً او را بر من عرضه داری و بشناسانی، پدر گفت این حق برای تو محفوظ خواهد بود. سپس روزی به هند گفت دو مرد که از قوم تو هستند تو را خواستگاری کرده‌اند و من پیش از اینکه نام آنها را برای تو بگویم اوصاف آنان را برای تو بیان می‌کنم، نفر نخست در تبار والا و گهر ارزنده چنان است که در او به سبب غفلتی که خود از آن دارد احساس هیجان می‌کنی و اینک پاره‌یی از خواهی پسندیده او. خوش معاشرت و زود پاسخ‌دهنده به نیازهاست، اگر از او پیروی کنی از تو پیروی می‌کند و اگر به روشی دیگر باشی باز همراه تو خواهد بود. در اموال او هرگونه که خواهی حکم می‌کنی و به رأی خود بسنده می‌کنی و نیازی به رایزنی با او نداری، نفر دوم چنان است که در والامندی و خردمندی ماه تابان خاندان خود و مایه عزت قوم خود است، او خویشاوندان را ادب می‌کند و آنان را برای تأدیب او نیست، اگر از او پیروی کنند راه را برایشان آسان می‌کند و اگر از او کناره گیرند آنان را رها می‌سازد، غیرت او استوار و خشم او شتابان است و دریدن حجاب او سخت است اگر گرسنه بماند برانگیخته و درمانده نمی‌شود و اگر با او ستیز شود مقهور نمی‌شود، و من حالات هر دو را برای تو روشن ساختم. هند گفت، مرد نخست کسی است که همسر خود را تباه می‌سازد و کارهایی را به خواسته او انجام می‌دهد که پس از آن نباید انتظار نرمی از او داشته باشد در نتیجه کار به نابسامانی می‌انجامد، اگر فرزندی بیاورد گول و نادان خواهد بود و اگر فهمیده و گرامی شود اتفاقی خواهد بود، او را به فراموشی بسپر و نامش را هم برای من بازگو مکن، دومی شایستگی همسری زن آزاده و گرامی را دارد و من شیفته اخلاق او و موافق با اویم و من به ادب او پای بند خواهم بود در خیمه خود می‌نشینم و گرایش خود را به چیزهای دیگر اندک می‌کنم و فرزندی که از من و او پدید آید سزاوار آن است که از حریم عشیره خویش دفاع و از سپاه آنان پشتیبانی کند، از حقیقت او حمایت می‌کند و مایه زیور خاندان است. نان خور

۱. در عموم منابع دیگر نام این مرد به صورت فاکه پسر مغیره آمده است. مثلاً به عقدالفرید، ج ۶، ص ۸۶ و اسدالغابه، ج

دیگران نخواهد بود و به هنگام بروز حوادث در مانده نمی شود، او کیست؟ پدر گفت ابوسفیان بن حرب است. هند گفت مرا به همسری او در آور، نه در کمال نرمی و شتاب زدگی و نه با خشونت که دندان شکن باشد، از آن کس که در آسمان است طلب خیر کن تا با علم خود برای تو در تقدیر خود خیر مقدر دارد.^۱

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن محمد بن شرحبیل عبادی از گفته پدرش برای ما نقل کرد که می گفته است * هنگامی که ابوسفیان بن حرب می خواست با هند دختر عتبه بن ربیعہ عروسی کند، عتبه پسرش ولید را پیش خاندان ابوالحقیق فرستاد و زیورهای آنان را عاریه خواست، ولید خود و تنی چند از خاندان عبد شمس را در گرو آن قرار داد و زیورها را برد و یک ماه به درازا کشید سپس آنها را به تمامی برگرداندند و گرو را شکستند.

و همو از ابن ابی سبره از موسی بن عتبه، از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر بن عوام، از گفته عبدالله بن زبیر ما را خبر داد و گفت * به روز گشوده شدن مکه هند دختر عتبه و چند بانو که همراهش بودند مسلمان شدند و به حضور پیامبر (ص) که در منطقه ابطح بود آمدند و با آن حضرت بیعت کردند و هند بدینگونه سخن گفت، ای رسول خدا! سپاس خداوند را که دینی را که برگزیده و پسندیده خود می دانست پیروز و آشکار فرمود و امید است پیوند خویشاوندی با تو مرا سود رساند، ای محمد! من زنی هستم که به خدا ایمان دارم و فرستاده اش را تصدیق می کنم، هند که تا آن هنگام نقاب بر چهره داشت آن را کنار زد و گفت من هند دختر عتبه ام، پیامبر فرمود خوشامد بر تو باد، هند گفت به خدا سوگند پیش از این از میان همه ساکنان زمین دوست می داشتم خاندان و وابستگان تو زیون شوند و اینک چنانم که هیچ خاندانی را دوست نمی دارم که چون خاندان و وابستگان تو عزیز و محترم باشند. پیامبر فرمودند «آری و بیش از این باید باشد» و آنگاه برای آنان قرآن خواند و با آنان بیعت فرمود - بیعت ایشان را پذیرفت - هند از آن میان گفت ای رسول خدا اجازه می فرمایی که با شما دست بدهیم؟ پیامبر فرمود من با زنان دست نمی دهم، سخن من برای صد بانو همچون سخن من برای یک بانوست.

محمد بن عمر واقدی می گوید * هند دختر عتبه هنگامی که مسلمان شد بتی را که در

۱. از این داستان در کتابهای معتبری چون استیعاب و اسدالغابه و الاصابه یاد نشده است، آنچه که ابن عبدربه در عقدالفرید آورده است با این متن بسیار تفاوت دارد، عمر رضا کحاله هم در اعلام النساء از همین طبقات نقل کرده است.

خانه داشت با تیشه ریزریز کرد و می گفت ما تا کنون از تو در فریب بودیم.
وکیع بن جراح از هشام بن عروه از پدرش عروه از خاله اش عایشه ما را خبر داد که
می گفته است * هند به حضور رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل
است به من و فرزندانم به میزان کافی پرداخت نمی کند مگر اینکه بدون آگهی او خودم از
اموالش بردارم، پیامبر فرمود «با روش پسندیده آنچه را که تو و فرزندان را کفایت کند
بردار».

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است
* گروهی از زنان که هند دختر عتبه بن ربیع یعنی مادر معاویه هم با آنان بود برای بیعت به
حضور پیامبر (ص) آمدند هنگامی که رسول خدا فرمود از شرطهای بیعت بانوان این است
که شرک نوزند و دزدی نکنند، هند گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل است آیا
اگر بدون اجازه اش از خوراکیهای او بردارم بر من پروایی است؟ گوید پیامبر (ص) در مورد
غذاهای تازه و پخته اجازه فرمود و در مورد غذاهای ناپخته - مواد آنها - اجازه نداد، و
چون فرمود شرط دیگر این است که زنا ندهند، هند گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون
فرمود و فرزندانشان را نکشند، هند گفت مگر برای ما پسری باقی گذاردی آنان را در
جنگ بدر کشتی و پیامبر فرمود و نباید در کار پسندیده از فرمان تو سرپیچی کنند، میمون
بن مهران که از راویان این روایت است می گفته است * خداوند برای پیامبر (ص) بر زنان جز
اطاعت در معروف را مقرر نفرموده است و معروف هر چیزی است که طاعت و
فرمان برداری خدا باشد.

عبدالله بن موسی از عمر بن ابی زائده ما را خبر داد که از شعبی شنیده که می گفته
است * زنان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) آمدند، پیامبر فرمودند با این شرطها
بیعت می کنید که برای خداوند هیچ چیز را شریک قرار ندهید، هند گفت بدون تردید بر این
موضوع معتقدیم، و چون پیامبر فرمود و دزدی مکنید هند گفت من پیش از این از اموال
ابوسفیان برمی داشتم، ابوسفیان که حضور داشت گفت آنچه از مال من برداشته ای بر تو
حلال باد، و چون پیامبر فرمود و زنا مکنید، هند گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون
فرمود فرزندان را مکشید، هند گفت تو آنان را کشتی.

ام کلثوم

دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس، مادرش دختر حارثة بن اوقص بوده است، او را عبدالرحمان بن عوف به همسری گرفت و ام کلثوم برای او پیش از ظهور اسلام سالم اکبر را زایید.

فاطمه

دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر امیه بن حارثة بن اوقص بن مرّة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم بن منصور است، فاطمه را قرظة بن عبد عمرو بن نوفل بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و فاطمه برای او ولید و هشام و اُبی و دختری به نام آمنه و عتبه و مُسلم و فاخته را زایید. مُسلم در جنگ جمل کشته شد^۱ و فاخته را معاویه بن ابی سفیان به همسری گرفت که برای او فرزند هم آورد، و سپس عبدالله بن عامر بن کریز فاخته را به همسری گرفت.

گویند سپس ابوحنذیفة پسر عتبه خواهر خود فاطمه را به همسری سالم برده آزاد کرده و وابسته خویش داد، و فاطمه مسلمان شد و بیعت کرد.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، از ابن جریج، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می گفته است * عقیل بن ابی طالب فاطمه دختر عتبه را به همسری گرفت، فاطمه که ثروتمند بود به عقیل گفت همسر تو می شوم و برای تو هزینه می کنم مشروط بر آنکه ضمانت جبران و خوش رفتاری کنی. گوید عقیل او را به همسری گرفت و هرگاه عقیل پیش او می رفت فاطمه با اندوه می گفت عتبه و شیبه پسران ربیعه کجایند؟^۲ روزی که عقیل دل تنگ و افسرده بود همینکه پیش فاطمه رفت، باز همان سخن را تکرار کرد که عتبه و شیبه کجایند؟

۱. مسلم همراه لشکر عایشه و طلحه و زبیر بود و حضرت امیر علیه السلام هنگامی که از کنار جسد او عبور کرد فرمود من درباره این مرد پیش عثمان وساطت کردم و چنین شد... به نبرد جمل، ص ۲۳۶ چاپ نشر نی، ۱۳۶۷ مراجعه فرمایید.
۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که عتبه پدر و شیبه عموی فاطمه اند که همراه مشرکان در جنگ بدر بودند و کشته شدند. لطفاً به ترجمه مغازی واقدی، ص ۵۲ مراجعه فرمایید.

عقیل گفت وقتی به جهنم و آتش در آمدی بر جانب چپ تو قرار دارند. گوید فاطمه جامه خود را استوار پوشید و گفت از این پس سر من و تو بر بالینی نخواهد بود و پیش عثمان به شکوه رفت. عثمان معاویه و ابن عباس را برای اصلاح و رسیدگی گسیل داشت. ابن عباس گفت به خدا سوگند آنان را جدا می‌کنم - و ادار به طلاق می‌نمایم - و معاویه گفت من هرگز به جدایی میان پیرمرد و پیرزنی که هر دو از دودمان عبدمناف اند اقدام نخواهم کرد، آن دو آن جا رفتند و در حالی که جامه‌های خود را استوار بسته بودند میان آن دو را اصلاح کردند. واقدی، از معمر، از ابن طاووس، از عکرمه از ابن عباس و معاویه ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عثمان دربارهٔ اختلاف میان فاطمه دختر عتبه بن ربیع و شوهرش عقیل بن ابی طالب که فاطمه نسبت به او ناشزه شده بود ما را گسیل داشت و فقط همین مقدار گفت اگر صلاح دیدید که زندگی کنند چنان کنید و اگر صلاح دیدید که جدا شوند چنان کنید.

زَمَلَة

دختر شیبۀ بن ربیع بن عبد شمس بن عبدمناف، مادرش ام شراک دختر و قدان بن عبد شمس بن عبدود از خاندان عامر بن لوی است. زَمَلَة را عثمان بن عفان به همسری گرفت و زَمَلَة برای او سه دختر به نامهای عایشه و ام عمرو و ام ابان آورد. زَمَلَة مسلمان شد و بیعت کرد. عبدالله بن ذکوان که معروف به ابوزناد است بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ زَمَلَة بوده است.

أُمیة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبدمناف است. مادرش صَفِیّا دختر ابو عاص بن امیة بن عبد شمس است. امیة را حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به همسری گرفت و او برای حویطب پسری به نام ابوسفیان آورد، سپس صفوان بن امیة بن خلف او را به همسری گرفت که عبدالرحمان را برای او زاید.^۱

۱. ملاحظه می‌کنید که امیة از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

جُویریة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. جویریه را سائب بن ابی حُبَیث بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصى به همسری گرفت و پس از او عبدالرحمان بن حارث بن امیه اصغر بن عبد شمس به همسری گرفت.

أم حکم

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. ام حکم را عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن ربیعہ بن حارث بن حبیب بن حارث بن مالک بن حُطیظ بن جُشم ثقفی به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان را زاید که به او بیشتر ابن ام حکم می گفتند.

هند

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه. مادرش صفیه دختر ابو عمرو بن امیه بن عبد شمس است. حارث بن نوفل بن حارث او را به همسری گرفت و هند برای او عبدالله و محمداکبر و ربیعہ و عبدالرحمان و رمله و أم الزبیر را آورد و این ام الزبیر مادر مغیره و ظُریبة است.

صخرة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش صفیه دختر ابو عمرو بن امیه است. سعید بن اخنس بن شریق ثقفی او را به همسری گرفت و برای او فرزند آورد.

میمونة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش لبابة دختر ابو عاص بن امیه است. او را

نخست عروة بن مسعود ثقفی به همسری گرفت و میمونه برای او فرزند آورد، سپس مغیره بن شعبه ثقفی او را به همسری گرفت.

حمنة

دختر جحش بن رثاب بن يعمر بن صبرة بن مرة بن کبير بن غنم بن دودان بن اسد، مادرش دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است.^۱ پدرش جحش هم پیمان حرب بن امیه بن عبد شمس بوده است. حمنه همسر مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بوده و برای او دختری زاییده است. مصعب بن عمیر در جنگ احد شهید شد.

خالد بن مخلد بجلی و محمد بن عمر واقدی هر دو ما را خبر دادند و گفتند عبدالله بن عمر از عبدالله بن ابراهیم از پدرش از گفته محمد بن عبدالله بن جحش برای ما نقل کرد که می گفته است * به روز جنگ احد و هنگام بازگشت رسول خدا به مدینه پاره‌یی از بانوان درباره خویشاوندان خود از مردم می پرسیدند و مردم به آنان خبری نمی دادند. زنها خود را به حضور رسول خدا (ص) رساندند و هر بانویی که از ایشان سؤال می کرد آن حضرت حقیقت را به آنان می فرمود. حمنه هم پیش پیامبر رفت آن حضرت به حمنه فرمودند ای حمنه! سوگ برادرت عبدالله بن جحش را به حساب حق تعالی منظور کن. حمنه فقط انا لله و انا الیه راجعون خواند و گفت خدایش رحمت کناد و پیامر زاد. رسول خدا به او گفت ای حمنه! سوگ دایی خود حمزة بن عبدالمطلب را در پیشگاه خدا منظور کن، او همچنان انا لله و انا الیه راجعون گفت و برای او آمرزش و رحمت مسئلت کرد. رسول خدا سپس فرمود ای حمنه سوگ همسرت مصعب بن عمیر را در پیشگاه خدا منظور کن، حمنه گفت وای بر اندوه من! رسول خدا فرمود شوهر برای زن پایگاه و منزلتی دارد که چیزی با آن مقایسه نمی شود. واقدی در پی سخن خود افزوده است که پیامبر به حمنه فرمود چرا در مورد مصعب سخنی گفتی که در مورد آن دو دیگر نگفتی؟ گفت ای رسول خدا یتیم شدن فرزندان را به یاد آوردم، گوید حمنه در صحنه پیکار احد حاضر بود و به تشنگان آب می رساند و زخمی ها را زخم بندی و مداوا می کرد. واقدی گوید پیامبر (ص) برای حمنه سی

۱. حمنه دختر عمه رسول خدا و خواهر زیب همسر ایشان است.

شتروار از درآمد خیبر را مقرر داشت.^۱

واقدی گوید پس از آن حمنه را طلحة بن عبیدالله به همسری گرفت و حمنه برای طلحة پسرش محمد را زایید که معروف به سجاد بود و کنیه طلحة هم به نام همین پسرش ابو محمد بوده است. حمنه پسر دیگری هم به نام عمران برای طلحة آورد.

حبیبه، که همان أم حبیب است

او دختر جحش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد است. مادرش أمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است. حبیبه به مستحاضه - به سبب خونریزی پیوسته - نیز مشهور است. برخی از محدثان بر او أم حبیبه گفته‌اند و حال آنکه نامش حبیبه و کنیه‌اش ام حبیب است.

یزید بن هارون از ابن ابی ذئب از زُهری از عروة، از عمره دختر عبدالرحمان از گفته عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبه که همسر عبدالرحمان بن عوف بود مدت هفت سال گرفتار خونریزی و لکه‌بینی - استحاضه - بود او در آن باره از رسول خدا پرسید، فرمود این خونریزی است حیض نیست برای نمازت و نماز بگزار، حبیبه برای هر نماز خود غسل می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، پاره‌یی از محدثان به اشتباه می‌پندارند بانویی که استحاضه بوده حمنه دختر جحش است که کنیه‌اش ام حبیبه بوده است و درست همان است که ما گفتیم و او حبیبه دختر جحش است که کنیه‌اش ام حبیب بوده است و او برای عبدالرحمان بن عوف فرزندی نیاورد.

ام قیس

دختر محسن بن حرثان بن قیس بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد است. او خواهر عکاشه بن محسن است که از اصحاب شرکت‌کننده در جنگ بدر و از هم‌پیمانان خاندان

۱. این موضوع با تفاوت‌های لفظی اندک و پاره‌یی از فزونی‌ها در ترجمه مغازی واقدی، ص ۲۱۰ به قلم این بنده چاپ مرکز نشر دانشگاهی آمده است.

حرب بن امیه است. ام قیس از دیرباز در مکه مسلمان شد و با افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد و از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از گفته خود ام قیس دختر محسن و خواهر عکاشه برای او نقل کرده که می‌گفته است: * پسرکم را که هنوز غذاخور نشده بود و شیرخوار بود به حضور پیامبر بردم آن حضرت کودک را بر دامن خود نهاد و کودک ادرار کرد و جامه پیامبر آلوده شد، آب خواستند و بر آن ریختند و جامه را نشستند.

آمنة

دختر رقیش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرّة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد. خواهر یزید بن رقیش از اصحاب شرکت‌کننده در جنگ بدر است. از دیرباز در مکه مسلمان شد و همراه افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد.

جدامة دختر جندل اسدی

از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و با شوهر خود به مدینه هجرت کرد. محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان جحشی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * خاندان غنم بن دودان بن اسد که هم‌پیمانان حرب بن امیه بودند همگی مسلمان بودند و در مکه اسلام آوردند سپس همه مردان و زنان ایشان هجرت کردند آن‌چنان که درهای خانه‌های ایشان بسته شد، و از جمله بانوان آن خاندان که هجرت کردند زینب و حمنه و حبیبة دختران جحش و جدامة دختر جندل و ام قیس دختر محسن و آمنة دختر رقیش و ام حبیب دختر نباته بودند.

واقدی گوید، جدامة دختر جندل همسر انیس بن قتادة بن ربیعة بن خالد بن حارث بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عیوق بن اوس بوده است. انیس در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد. جدامة از رسول خدا حدیثی هم نقل کرده است که چنین است و با اسناد زیر نقل شده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از محمد بن عبدالرحمان بن نوفل از عروة، از عایشه همسر رسول خدا(ص) از جنامه اسدی ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر(ص) شنیدم که می فرمود «قصد داشتم از هم بستری در دوران شیردادن زن به کودکش نهی کنم و به یاد آوردم که ایرانیان و رومیان چنان می کنند و برای فرزندانشان زیان ندارد.»^۱

أم حبیبة دختر بناته اسدی

در مکه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و همراه کسانی از خویشاوندانش که به مدینه هجرت کردند هجرت کرد.

نفیسه دختر اُمیة

بن اُبی بن عبید بن همّام بن حارث بن بکر بن زید بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم است. مادرش منیة دختر جابر بن وهب بن نُسَیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور است. منیة عمه عتبه بن غزوان بن جابر است و آنان همگی هم پیمانان حارث بن نوفل بن عبد مناف بن قصی اند. نفیسه دختر منیة مسلمان شد و او همان کسی است که میان پیامبر(ص) و خدیجه(ع) واسطه بوده تا پیوندشان سر گرفته است و پیامبر این حق او را حق شناس بوده است.

حولاء دختر تُویت

بن حبیب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. توضیحی از مالک بن انس درباره واژه «غیله» در متن حدیث بود که در ترجمه گنجانده شد.

فاطمه دختر ابوجیش

بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، او را عبدالله بن جحش بن رثاب به همسری گرفت و فاطمه برای او محمد بن عبدالله بن جحش را زایید.

و کعب بن جراح از هشام بن عروه از پدرش عروه از گفته خاله‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر ابوجیش به حضور پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا من زنی هستم که استحاضه شده‌ام و پاک نمی‌شوم آیا نماز خواندن را رها کنم؟ فرمود این نوعی خون‌ریزی است و حیض شمرده نمی‌شود. هرگاه خون حیض دیدی و هنگام آن فرارسید نمازگزاردن را رها کن و چون مدت حیض سپری شد، خون را از خود بشوی و نماز بگزار.

بُسرة دختر صفوان

بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، مادرش سالمة دختر امیه بن حارثة بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهته بن سلیم است. عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه برادر مادری اوست، بُسره همسر مغیره بن ابی العاص بوده و برای او معاویه بن مغیره را آورده است و او همان کسی است که به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از احد کشته شده است.^۱ و او پدر بزرگ مادری عبدالملک بن مروان است که مادر عبدالملک عایشه دختر معاویه بن مغیره است.

بُسرة از پیامبر (ص) حدیثی درباره کسی که به آلت خود دست کشد نقل کرده است که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

واقدی از معمر، از زهری از عبدالله بن ابی بکر بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عروه بن زبیر شنیدم که می‌گفت از مروان بن حکم شنیدم که می‌گفت بسرة دختر صفوان می‌گفت از حضرت ختمی مرتبت شنیدم می‌فرمود * هرکس از شما به آلت خود دست کشید باید که وضو بگیرد.

۱. معاویه بن مغیره از مشرکان گریخته از احد است. او شب را نزدیک مدینه خوابید و فردا به خانه عثمان پناه برد. پیامبر (ص) سه روز به او مهلت دادند که برود نرفت و کشته شد. به ترجمه مغازی، ص ۲۲۴ مراجعه فرمایید.

بركة

دختر یسار، او خواهر ابوتجراة برده آزاد کرده و وابسته خاندان عبدالدار است. ولی خاندان برکه می گفته اند ما از مردم قبیله ازد یمن و هم پیمانان خاندان عبدالداریم. برکه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود قیس پسر عبدالله اسدی به آن سرزمین هجرت کرد. کنیه یسار ابوفکیه بوده است.

خواهرش فکیه

دختر یسار و کنیه یسار ابوفکیه بوده است، او هم از دیرباز در مکه مسلمان شده و بیعت کرده است و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش خطاب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی به آن سرزمین هجرت کرده است.

بره

دختر ابوتجراة، و این ابوتجراة پسر یسار است که کنیه ابوفکیه داشته است، آنان می گفته اند که از قبیله ازد و هم پیمانان خاندان عبدالدارند، آنان و خاندان عبدالدار با یکدیگر وصلت کرده اند و فرزندان شده اند. بره حدیث زیر را درباره پیامبر (ص) نقل کرده است - که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

محمد بن عمر واقدی از علی بن محمد بن عبیدالله غُمَری از منصور بن عبدالرحمان از مادرش از گفته بره دختر ابوتجرات ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) را پیش از مبعث هم عادت بر این بود که برای قضای حاجت از مکه چندان دور می شد که خانه بی دیده نشود و به دره ها و ژرفای آنها می رفت، هنگامی که خداوند اراده فرمود که او را با پیامبری کرامت ارزانی دارد و در آغاز پیامبری از کنار هر سنگ و درختی که می گذشت از آن سنگ و درخت این آوا برمی خاست که ای رسول خدا سلام بر تو باد، و پیامبر (ص) به راست و چپ و پشت سر خویش می نگریست و چیزی نمی دید.

خواهرش حبیبه دختر ابوتجراة

او هم از رسول خدا(ص) حدیثی به شرح زیر روایت کرده است. معاذ بن هانی بهرانی، از عبدالله بن موئل مکی، از عمر بن عبدالرحمان بن محیصن سهمی از عطاء بن ابی رباح، ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر شیبه از بانویی به نام حبیبه دختر ابوتجراة برای من نقل کرد که می‌گفته است * وارد خانه ابو حسین شدم و گروهی از زنان قریش همراهم بودند و پیامبر(ص) چنان سرگرم طواف بودند که جامه‌شان بر تن ایشان پیچیده بود و آن حضرت به یاران خود می‌فرمود سعی کنید که خداوند تبارک و تعالی سعی را برای شما مقرر فرموده است.

عاتکه

دختر عوف بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زهره بن کلاب خواهر پدر و مادری عبدالرحمان بن عوف است. مادرشان شفاء دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهره است. عاتکه را مخرمه بن نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب به همسری گرفت و عاتکه برای او مِسْوَر و صفوان اکبر و صلت اکبر و أم صفوان فرزندان مخرمه را آورد، عاتکه دختر عوف و مادرش شفاء با یکدیگر مسلمان شدند و با رسول خدا بیعت کردند.

شفاء

دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهره بن کلاب، مادرش سلمی دختر عامر بن بیاضه بن سبیع بن جعثمه بن سعد بن ملیح بن خزاعه است. شفاء را عوف بن عبد عوف بن عبد بن حارث بن زهره به همسری گرفت و شفاء برای او عبدالرحمان را آورد که در جنگ بدر حضور داشت و اسود را آورد که مسلمان شد و پیش از فتح مکه هجرت کرد و دو دختر به نامهای عاتکه و امه زایید، شفاء دختر عوف و دخترش عاتکه دختر عوف بن عبد عوف با یکدیگر مسلمان شدند و بیعت کردند، شفاء مادر عبدالرحمن بن عوف است و از بانوانی است

که هجرت کرده است. سنت آزاد کردن بردگان از سوی مردگان پس از مرگ او معمول شده است، و چنان بود که شفاء به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت درگذشت و پسرش عبدالرحمان بن عوف از آن حضرت پرسید آیا می توانم از سوی مادرم برده آزاد کنم؟ رسول خدا فرمود آری و عبدالرحمان از سوی مادرش برده آزاد کرد.

خالدة

دختر اسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهره، مادرش آمنه دختر نوفل بن وهیب بن عبد مناف بن زهره است. خالده دختر اسود در مدینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و او را عبدالله بن ارقم بن عبد یغوث بن عبد مناف بن زهره به همسری گرفت. محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری در تفسیر این آیه که می فرماید «زنده را از مرده پدید می آورد و مرده را از زنده پدید می آورد»^۱ ما را خبر داد که می گفته است: «رسول خدا به خانه یکی از همسران خود رفت و آنجا بانوی خوش ظاهری را دید و سؤال فرمود که این کیست؟ همسرش گفت این یکی از خاله های شماست^۲ پیامبر فرمود «خاله های من در این سرزمین غریب و ناشناخته اند این کدام خاله من است؟» گفتند خالده دختر اسود بن عبد یغوث است. رسول خدا فرمود «منزه است پروردگاری که زنده را از مرده پدید می آورد». خالده بانویی نکوسیرت بود که پدرش درحالی که کافر بوده درگذشته است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان، از عایشه، از رسول خدا (ص) هم همینگونه برای ما نقل کرد. واقدی می افزود درباره آن آیه همین موضوع که زنده یعنی مؤمن و مرده یعنی کافر در تفسیر هم.

۱. بخشی از آیه سی و یکم، سوره دهم - یونس. شیخ طوسی در تفسیر تبیان همین قول را هم نقل کرده است، میدی هم در تفسیر کشف الاسرار بدینگونه هم تفسیر کرده است.
 ۲. یعنی از قبیله زهره است نه اینکه خاله راستین است.

اُمُ فَرُوة

دختر ابوقحافه است و نام و تبار ابوقحافه چنین است، عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة، مادرش هند دختر نُقَید بن بُجَیر بن عبد بن قصی است^۱، ابوبکر این خواهر خود را به همسری اشعث بن قیس کندی داد و ام فروة برای او محمد و اسحاق و اسماعیل و حبابة و قریبه را زاید^۲.

قُریبه

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری ام فروه است. او را قیس بن سعد بن عباده بن دُلَیم ساعدی به همسری گرفت و قریبه برای او فرزندی نیاورد.

اُمُ عامِر

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری قریبه است، او را عامر بن ابی وقاص به همسری گرفت و برای او دختری به نام ضعیفه آورد.

اسماء

دختر ابوبکر صدیق بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش قُتَیله دختر عبدالعُزی بن اسعد بن جابر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، اسماء خواهر پدر و مادری عبدالله پسر ابوبکر است. اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و با رسول خدا(ص) بیعت کرد. اسماء به ذات النطاقین (دو دامنه) مشهور است که به هنگام

۱. در این گونه موارد که برای هر یک از خواهران نسب و پدر را آورده است از ترجمه خودداری شد و به اینکه خواهر پدر و مادری است بسنده شد.

۲. برای آگاهی بیشتر به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۹، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم مراجعه شود.

بیرون رفتن رسول خدا (ص) و ابوبکر در شبی که برای هجرت به غار ثور پناه بردند یکی از دامن‌های خود را دو قطعه کرد قطعه‌یی را سفره ایشان قرار داد و قطعه‌یی را دهانه‌بند مشگ آب آنان و بدینگونه به ذات‌النطاقین مشهور شد.

اسماء را زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و اسماء برای او پسرای به نامهای عبدالله، عروه، منذر، عاصم و مهاجر و دخترانی به نامهای خدیجه کبری و ام حسن و عایشه آورد.

ابواسامه حمّاد بن اسامه از هشام بن عروه از پدرش و فاطمه از گفته اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) از خانه ابوبکر آهنگ هجرت فرمود که به مدینه برود سفره ایشان را آماده ساختم ولی برای سفره و برای مشگ آب چیزی که آنها را در آن ببندیم نیافتیم. من به ابوبکر گفتم به خدا سوگند چیزی جز همین کمر بند دامنم پیدا نکردم، گفت آن را دوپاره کن با یکی مشگ آب و با دیگری سفره را ببند و چنان کردم و به همین مناسبت به ذات‌النطاقین معروف شدم.

و همو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * شامیان هنگامی که با عبدالله بن زبیر جنگ می‌کردند به عنوان تحقیر او را پسر ذات‌النطاقین صدا می‌کردند، عبدالله بن زبیر می‌گفت این نکوهشی است که ننگ آن از تو آشکار است^۱ اسماء از پسرش عبدالله پرسید آنان تو را به این موضوع نکوهش کردند؟ گفت آری، مادر گفت به خدا سوگند که آن بر حق است - از افتخارهای من شمرده می‌شود.

و باز همو از هشام بن عروه از پدرش از خود اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است * زبیر مرا به همسری گرفت در حالی که نه مال داشت و نه برده و نه چیز دیگری و فقط اسبی داشت و من بودم که اسب او را علف می‌دادم و زحمت مراقبت از آن را از دوش زبیر برمی‌داختم، اسب را تیمار می‌کردم و دانه‌های خرماهای تازه را برای اسب می‌کوبیدم و آبش می‌دادم و دلو آب‌کشی را پینه می‌زدم و خمیر می‌کردم و نمی‌توانستم نان بپزم. برخی از بانوان انصار که مردمی نیکورفتار بودند برای من خمیر می‌کردند، من هسته‌های خرما را از زمین زبیر که پیامبر (ص) در اختیارش نهاده بودند جمع می‌کردم و

۱. مصراع دوم بینی از ابو ذؤیب هذلی است که تمام آن چنین است:

و عَیْرَهَا الْوَأَشْوَنُ اِنِّیْ اُحِبُّهَا وَ تَلْکَ شِکَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْکَ عَارِهَا

به بخش نخست دیوان الهذلیین، ص ۲۱، چاپ دارالکتب مراجعه فرمایید.

سید را بر سر می‌نهادم و از آن زمین که با مدینه دوسوم فرسنگ فاصله داشت پیاده به مدینه می‌آمدم، روزی در همان حال که سید هسته‌ها بر سرم بود و پیاده می‌آمدم با رسول خدا (ص) که سواره و همراه تنی چند از یارانش به مدینه می‌آمد برخوردارم، آن حضرت نخست برای من دعا فرمود و سپس خواست شترش را بخواباند که مرا همراه خود سوار کند من آزرم کردم که همراه آن مردان باشم و انگهی غیرت زبیر را به یاد آوردم که از غیرتمندتر مردم بود، و پیامبر (ص) احساس فرمودند که من آزرم کردم و به راه خود ادامه دادند و رفتند، من پیش زبیر آمدم و گفتم پیامبر (ص) مرا درحالی که هسته‌های خرما بر سرم بود و تنی چند از همراهانش با ایشان بودند دیدند و شتر خود را خواباندند که همراه ایشان سوار شوم من آزرم کردم و غیرت تو را به یاد آوردم. زبیر گفت به خدا سوگند که دانه کشیدن تو بر من دشوارتر از سوار شدن تو همراه ایشان است. اسماء می‌گفته است پس از آن پدرم ابوبکر زنی خدمتکار برای من فرستاد که تیمار و مراقبت از اسب را عهده‌دار شد و چنان بود که گویی مرا از بردگی رهایی بخشید.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان، از عبدالکریم از عکرمة، و عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عکرمة ما را خبر دادند که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر همسر زبیر بن عوام بود و زبیر بر او سخت می‌گرفت و تند بود، اسماء پیش پدر خود آمد و شکایت آورد، ابوبکر گفت دخترکم شکیباً باش که اگر زن شوهر نکوکاری داشته باشد و شوهر بمیرد و آن زن پس از او ازدواج نکند خداوند آن دو را در بهشت به یکدیگر می‌رساند.

حجاج بن محمد و ابو عاصم نبیل و محمد بن عبدالله انصاری از ابن جریج ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابن ابی مُلَیْکَه از عباد پسر عبدالله بن زبیر از اسماء دختر ابوبکر برای من نقل کرد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفته و گفته است ای رسول خدا در خانه من هیچ چیز جز همانی که گاه زبیر می‌آورد باقی نمانده است اگر من از همانچه زبیر می‌آورد صرفه جویی کنم بر من گناهی نیست؟ پیامبر (ص) فرمودند تا اندازه‌ی که می‌توانی صرفه جویی کن ولی اندوخته مکن و بخل موز که مبادا خداوند بر تو سخت گیرد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از حُمَیْد از عُبَیْد از عُمَیْر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر گردن اسماء غده متورمی بود پیامبر (ص) بر آن دست کشید و عرضه داشت «پروردگارا او را از زشتی و آزار این غده به سلامت دار.»

یحیی بن عباد از حماد بن سلمه از ابو عامر خزاز از ابن ابی مُلَیْکه ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر صدیق در دسر می‌شد دست بر سر خود می‌نهاد و می‌گفت وای از درد پیکرم و آنچه خداوند می‌آمزد بیشتر است.

ابوأسامة از هشام بن عروة از فاطمه دختر منذر از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که * هرگاه بیمار می‌شد همه بردگان خود را از زن و مرد آزاد می‌ساخت.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که * اسماء به دختران و خویشاوندان خود می‌گفته است صدقه دهید و انفاق کنید و منتظر فزونی نباشید که اگر در آرزو و انتظار فزونی بمانید چیزی بر ثروت شما افزوده نمی‌شود و اگر صدقه دهید احساس از دست دادن مال را نخواهید کرد.

عبیدالله بن موسی از اسامة از محمد بن منکدر ما را خبر داد که * پیامبر (ص) به اسماء دختر ابوبکر فرموده‌اند «سخت‌گیری و اندوخته مکن که مبادا خدای بر تو سخت‌گیری فرماید».

موسی بن اسماعیل از عبدالله بن مبارک از مصعب بن ثابت از عامر بن عبدالله بن زبیر از گفته پدرش عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * قتیله دختر عبدالعزی بن عبداسعد که زنی از خاندان مالک بن حسل بود پیش دختر خود اسماء دختر ابوبکر آمد، قتیله همسر ابوبکر بود که در دوره جاهلی او را طلاق داده بود. قتیله برای اسماء هدایایی به مدینه آورد که روغن و مویز و پوست دباغی‌شده - یا مواد رنگ آمیزی - بود، اسماء از راه دادن او به خانه خود و پذیرفتن هدیه او خودداری کرد و به عایشه پیام داد که در این باره از پیامبر (ص) بپرسد، رسول خدا فرمودند باید که او را به خانه خود راه دهد و باید که هدیه‌اش را بپذیرد.

گوید بخشی از آیه سوره ممتحنه را خداوند در همین مورد نازل فرمود که در آن می‌فرماید «خداوند شما را - از نیکی کردن - نسبت به آنانی که درباره دین با شما جنگ نکرده‌اند نهی نمی‌کند» تا آن جا که می‌فرماید «آنان خود ستمگرانند»^۱

ابوالولید هشام طیالسی از شریک از رکین بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش اسماء دختر ابوبکر رفتم پیرزنی فرتوت و سالخورده و کور شده بود، او را در حال

۱. زمخشری در کشاف و ابوالفتوح در تفسیر خود ذیل این آیه به همین موضوع هم اشاره دارند و درباره اینکه آیا حکم این آیه نسخ شده است یا نه به بیان شیخ طوسی و مجمع‌البیان طبرسی مراجعه فرمایید.

نماز دیدم که کسی کنارش بود و به او می‌گفت برخیز، بنشین، چنین و چنان کن. اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته پدرش از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که منذر پسر زبیر از عراق برگشت برای مادر خود اسماء دختر ابوبکر جامه‌های ظریف و نازک بافت مرو و سپیدرنگ آورد، در آن هنگام چشم اسماء کور شده بود، بر آن جامه‌ها دست کشید و گفت چه بد! جامه‌های او را به خودش برگردانید، این موضوع بر منذر گران آمد و گفت مادر جان! آن اندازه نازک نیست که پوست بدن از زیر آن دیده شود، اسماء گفت بر فرض که دیده نشود زیبایی آن را می‌ستایند، گوید منذر برای مادر جامه سپید ضخیم مروی خرید، اسماء آن را پذیرفت و گفت از این گونه جامه به من بپوشان.

انس بن عیاض لیشی از محمد بن ابی یحیی از اسحاق وابسته محمد بن زیاد از ابوواقد لیشی که در جنگ یرموک^۱ شرکت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر همراه شوهرش زبیر بوده است و ابوواقد شنیده است که اسماء به زبیر می‌گوید، ای ابو عبدالله! گاهی مردی از دشمن که در حال دویدن است پایش به گره‌های ریسمان‌های خیمه من بند می‌شود و بدون آنکه زخمی بر او خورده باشد مرده بر زمین می‌افتد.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از پدرش یا از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام حکومت سعید بن عاص که دزدان و راهزنان به مدینه هجوم می‌آوردند، اسماء دختر ابوبکر برای خود خنجری فراهم آورد و شبها آن را زیر سر خود می‌نهاد.

کثیر بن هشام از فرات بن سلمان، از عبدالکریم، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * از اسماء دختر ابوبکر پرسیدم آیا کسانی از گذشتگان بودند که از بیم خدا غش کنند؟ گفت نه ولی چنان بودند که از بیم می‌گریستند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر مقرری‌ها را مشخص کرد برای اسماء دختر ابوبکر هزار درم مقرر داشت.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است

۱. جنگ یرموک به روزگار خلافت ابوبکر میان مسلمانان و رومیان بوده است. به ایام العرب فی الاسلام، ص ۲۰۶ مراجعه شود.

* زیر اسماء را طلاق داد و عروه را که در آن هنگام کودک بود از او گرفت. انس بن عیاض از هشام بن عروه ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر جامه‌های نارنجی پررنگ که با ماده عصف‌ر رنگ شده بود در حالی که مُحرم بود می‌پوشید ولی در آن زعفران به کار نرفته بود.

و همو از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * تا هنگامی که اسماء درگذشت ندیدم که جامه رنگی جز آنچه با عصف‌ر رنگ شده باشد بپوشد، و چادری هم که می‌پوشید همانگونه بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از هشام از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر در چادر پررنگی که با عصف‌ر رنگ شده بود مُحرم می‌شد.

یحیی بن حماد از ابو عوانه از یزید بن ابی زیاد از قیس بن احنف نخعی ما را خبر داد که می‌گفته است * قاسم بن محمد ثقفی برای من نقل کرد که اسماء دختر ابوبکر پس از آنکه کور شده بود همراه کنیزکان خود به محل اقامت حجاج آمد و پرسید حجاج بن یوسف ثقفی کجاست؟ گفتند این جا نیست، اسماء گفت هنگامی که آمد او را بگویید فرمان دهد این استخوانها - یعنی استخوانهای عبدالله بن زبیر - را فرود آوردند و نیز او را خبر دهید که من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود «میان قبیلهٔ ثقیف دو مرد هستند که یکی از ایشان بسیار دروغگو و دیگری بسیار نابودکننده‌اند».

اسحاق ازرق از عوف اعرابی، از ابو صدیق ناجی ما را خبر داد که می‌گفته است * حجاج ثقفی - پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر - پیش اسماء دختر ابوبکر رفت و گفت پسر ت در این خانه - مسجد الحرام - الحاد پدید آورد و خداوند او را از عذاب دردناک چشانده^۱ و با او چه کرد و چه کرد، اسماء او را گفت دروغ می‌گویی، او نسبت به پدر و مادر خود نکوکار و بسیار روزه‌گیر و نمازگزار بود، ولی رسول خدا ما را خبر داد که به زودی از قبیلهٔ ثقیف دو دروغگو بیرون می‌آیند که دومی ایشان از نخستین بدتر و نابودکننده است.

فضل بن دکین از حفص بن غیاث از هشام بن عروه، از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرد و گفت چون مردم مرا غسل دهید و کفن کنید و بر من حنوط بپاشید ولی از حنوط بر کفن من می‌فشانید و از پی جنازه‌ام آتش و

۱. برگرفته از آیهٔ ۲۵، سورهٔ یس و دوم - حج.

چراغ میاورید.

وکیع بن جراح از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرده و گفته است چیزی از حنوط در کفن من قرار مدهید.
عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * اسماء دختر ابوبکر به افراد خانواده اش گفت چون مردم جامه های مرا بخور دهید و مرا کفن کنید و حنوط نمایید ولی روی کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.
یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم را بخور معطر بدهید و مرا حنوط کنید و روی کفن من حنوط مپاشید.

معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروه از پدرش از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که به خویشاوندان خود گفته است * چون مردم جامه های مرا بخور معطر بدهید سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.
عمرو بن عاصم از همام از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم - یعنی پارچه های کفن - را بر داربستی بیاویزید و بخور معطر دهید و سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من چیزی از حنوط مپاشید.
گویند اسماء دختر ابوبکر صدیق چند شب پس از کشته شدن پسرش عبدالله بن زبیر درگذشت، و کشته شدن او به روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی سال هفتاد و سه بوده است.^۱

ریطه

دختر حارث بن جُبیلَة بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش زینب دختر عبدالله بن ساعدة بن مشنؤ بن عبد بن حَبتر از قبیله خزاعه است.
ریطه خواهر صبیحة بن حارث است. ریطه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد

۱. اگر این روایت درست است که اسماء چند روز پس از کشته شدن پسرش درگذشته است. روایات قبلی درباره گفتگوی او با حجاج که این استخوانها را فرود آور نمی تواند درست باشد و گفتار ابن عبدالبر در استیعاب صحیح تر به نظر می رسد.

و در هجرت دوم به حبشه همراه همسر خود حارث بن خالد بن صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم به آن سرزمین هجرت کرد و همانجا پسر خود موسی و دو دختر خود عایشه و زینب را زایید، موسی در حبشه درگذشت، ریطه هم به هنگام بازگشت به مکه میان راه درگذشت.

أُمَيَّة

دختر رقیقه، او همان کسی است که محمد بن منکدر از او روایت می‌کند و اُمیمة از پیامبر (ص) حدیثی دربارهٔ چگونگی بیعت بانوان روایت کرده است. پدر اُمیمة عبدالله بن بجاد بن عمیر بن حارث بن حارثة بن سعد بن تیم بن مره است و مادرش رقیقه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. اُمیمة خواهرزاده خدیجه همسر گرامی رسول خدا (ص) است، اُمیمة با مرد غریبه‌یی که حبیب بن کعب بن عتیر ثقفی بود ازدواج کرد و برای او سه دختر به نامهای نهدیه و أم عُبَیْس و زُنَیْرَه را آورد، آنان در مکه از دیرباز مسلمان شدند و از کسانی بودند که در راه خدا شکنجه می‌شدند، ابوبکر آنان را خرید و آزاد کرد^۱، پدر ابوبکر به او اعتراض کرد و گفت پسرم سراپا به این مرد - رسول خدا - پیوستی و از قوم خود جدا گشتی و این بی‌نویان را می‌خری؟ ابوبکر به او گفت پدرجان من به آنچه انجام می‌دهم داناترم، روزی که ابوبکر نهدیه را خرید دستاسی همراهش بود که برای صاحب خود حبوبات را دستاس می‌کرد یا دانه‌های خرما را خرد می‌کرد، ابوبکر به او گفت این دستاس و دانه‌ها را به صاحب برگردان، نهدیه گفت باشد تا کار او را تمام کنم و این پس از آن بود که صاحبش او را فروخته بود، ابوبکر نهدیه را آزاد کرد، زنییره چشمش کور شد او را گفتند که لات و عزی تو را کور کردند، می‌گفت به خدا سوگند هرگز آنان مرا کور نکردند و این خواست خداوند است، و خداوند چشم او را شفا داد و دیده‌اش را به او برگرداند. قریش گفتند این هم یکی از جادوگری‌های محمد (ص) است.

۱. آیا این‌ها در جنگهای داخلی به بردگی گرفته شده‌اند؟ مؤلف استیعاب و ابن اثیر و ابن حجر این مطالب را نیآورده‌اند.

جاریه

دختر عمرو بن مؤمل، از دیرباز در مکه مسلمان شد او هم از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می‌دید، عمر بن خطاب پیش از آن که مسلمان شود برای اینکه او را از اسلام برگرداند چندانش شکنجه می‌داد و می‌زد که خودش مست و خسته می‌شد و به جاریه می‌گفت به خدا سوگند فقط از خستگی رهایت کردم! و جاریه می‌گفت خدایت با تو همینگونه رفتار فرماید.

بُریرة

کنیز آزاد کرده و وابسته عایشه دختر ابوبکر صدیق است.

محمد بن عبدالله اسدی، از عبدالواحد بن ایمن از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم و گفتم ای مادر مؤمنان! من برده عتبه بن ابی لهب بودم. پسران و همسرش مرا فروختند ولی شرط کردند که وابستگی من باید با آنان و مادرشان باشد. اینک من وابسته چه کسی هستم. عایشه گفت پسرکم! هنگامی که بُریره پیش من آمد پیمان نامه آزادی با صاحبان خود نوشته بود، به من گفت آیا مرا می‌خری؟ گفتم آری. گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر با این شرط که وابستگی من با ایشان باشد، گفتم در این صورت مرا نیازی به خرید تو نیست. رسول خدا(ص) که این موضوع را شنیده بود یا به ایشان خبر داده بودند پرسید کار بُریرة چگونه است؟ به ایشان گفتم، فرمود او را بخر و آزاد کن و ایشان را به حال خود بگذار هر شرطی که می‌خواهند شرط کنند.

من بُریره را خریدم و آزاد کردم، رسول خدا فرمودند وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند هر چند صاحبان اول او صد شرط کرده باشند.

عفان بن مسلم، از همام بن یحیی هم ما را خبر داد که می‌گفته است از نافع شنیدم که همین موضوع را روایت می‌کرد و چنین می‌پنداشت که عبدالله بن عمر برای او نقل کرده است که عایشه سرگرم خرید و چانه‌زدن در مورد خرید بُریره بود، پیامبر(ص) برای نماز به مسجد رفت و چون برگشت بُریره گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر اینکه وابستگی من

از ایشان باشد، رسول خدا فرمود وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند، همام در پی این حدیث افزود که از نافع پرسیدم آیا شوهر بریرة آزاد بوده است یا برده؟ گفت نمی‌دانم و در این باره خبری به من نرسیده است.

عبدالله بن عبدالحمید حنفی از ابوحره، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: * عایشه به حضرت ختمی مرتبت عرض کرد ای رسول خدا می‌خواهم بریره را بخرم و آزاد کنم ولی صاحبان او شرط می‌کنند که وابستگی او به ایشان محفوظ باشد. پیامبر فرمودند وابستگی برای کسی است که پول آزاد کردن و خریدن را پرداخت می‌کند.

محمد بن حمید عبدی، از معمر، از زهری از عروة از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که بریره را خریده و آزاد کرده است و صاحبان او برای خود شرط کرده‌اند که وابستگی او از ایشان باشد، پیامبر (ص) برخاسته و برای مردم در آن باره سخنرانی کرده و فرموده است برخی از مردم را چه می‌شود که شرطهایی می‌کنند که در کتاب خدا وجود ندارد، هر کس هر شرطی کند که در کتاب خدا نباشد شرط او باطل است هر چند صدبار شرط کند که شرط خداوند استوارتر و برحق است.

عفان بن مسلم و عمرو بن عاصم هر دو ما را خبر دادند و گفتند همام از قتاده از عکرمه، از ابن عباس برای ما نقل کردند که می‌گفته است همسر بریره برده‌یی سیاه‌پوست به نام مغیث بود، و پیامبر (ص) درباره بریره چهار حکم فرمود که چنین است، نخست اینکه صاحبان او شرط کرده بودند که وابستگی از ایشان باشد و پیامبر حکم فرمود که وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد کند، دو دیگر آنکه او را پس از آزادی مختار فرمود که از همسرش جدا شود یا با او زندگی کند و بریره آزادی را برگزید و پیامبر حکم فرمود که عده نگه دارد، ابن عباس می‌گوید شوهر بریره را می‌دیدم که در کوچه‌های مدینه از پی او می‌رفت و چشمهایش اشک می‌ریخت، سدیگر آنکه به بریره چیزی را صدقه دادند و او بخشی از آن را به عایشه هدیه داد، عایشه این موضوع را به پیامبر (ص) گفت و آن حضرت فرمود آن چیز برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از سلیمان بن بلال، از ربیعہ از قاسم بن محمد از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که بریره از بردگی آزاد شد شوهر داشت، پیامبر (ص)

۱. ملاحظه می‌کنید که از چهار حکم فقط سه حکم را نقل کرده است، ظاهراً کلمة چهار زائد است.

او را مختار فرمود که اگر می خواهد از شوهرش جدا شود یا با او زندگی کند، و به بریره مقداری گوشت صدقه داده شد و او آن را به عایشه هدیه داد، آن گوشت را ریز کردند و آن روز خورشی که برای پیامبر (ص) آوردند بدون گوشت بود. پیامبر پرسیدند مگر امروز پیش شما گوشت ندیدم؟ گفتند گوشتی بود که به بریره صدقه داده بودند، فرمود آن گوشت برای او صدقه و برای ما در حکم هدیه است، وانگهی بریره پیش عایشه آمد و از او برای پرداخت مبلغ پیمان نامه آزادی خود که با صاحبان خود نوشته بود یاری خواست، عایشه او را گفت اگر صاحبان بخوانند تو را از ایشان می خرم و بهای تو را به صورت نقد به ایشان می پردازم، بریره پیش آنان رفت و موضوع را گفت، آنان گفتند به شرطی که وابستگی تو از ما باشد، بریره پیش عایشه برگشت و گفت آنان می گویند به شرطی که وابستگی از آنان باشد، پیامبر به عایشه فرمود او را بخر و آنچه گفته اند برای تو زیانی ندارد که وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می کند.

هوذة بن خلیفه، از عوف، از محمد ما را خبر داد که می گفته است * درباره بریره سه حکم داده شد نخست اینکه عایشه او را خرید و آزاد کرد کسانی که او را به عایشه فروخته بودند شرط کرده بودند که وابستگی او از ایشان باشد ولی پیامبر (ص) حکم فرمود که وابستگی برای کسی است که بهای برده را پرداخته است. دو دیگر آنکه به هنگام بردگی همسری داشت که چون آزاد شد رسول خدا او را مختار فرمود که می تواند پیش شوهر بماند یا از او جدا شود و او خویشتن و جدایی را برگزید^۱، محمد می گفته است موضوع سوم را نمی دانم که چیست.

عبدالوهاب بن عطاء از أسامة از قاسم بن محمد از عمه اش عایشه ما را خبر داد که می گفته است * درباره بریره سه سنت متداول شد، نخست اینکه خواستم او را بخرم و آزاد کنم صاحبانش گفتند او را نمی فروشیم مگر اینکه وابستگی او از ما باشد و چون رسول خدا از این سخن آگاه شد فرمود این مردم را چه می شود که شرطهایی می کنند که در کتاب خدا سنت پیامبرش نیست و باطل است و وابستگی از کسی است که برده را آزاد می کند، دو دیگر آنکه چون آزاد شد پیامبر فرمود اینک مختاری و او را شوهر بود - می خواهی زندگی کن، می خواهی جدا شو - سدیگر آنکه چیزی به او صدقه دادند و او بخشی از آن را به ما هدیه

۱. ملاحظه می کنید که برای بررسی حقوق کنیزکان پس از آزادی توجه به این روایات بسیار ضروری است.

داد، پیامبر فرمودند اگرچه برای او صدقه است ولی برای ما هدیه‌یی است که او به ما هدیه داده است.

و همو از سعید بن ابی عروبه از عطاء خراسانی و از قتاده برای ما نقل کرد که می‌گفته‌اند پیامبر(ص) برای بربره چهار حکم فرمود، نخست اینکه عایشه خواست او را بخرد و آزاد کند صاحبان او از فروش او جز با این شرط که وابستگی او به ایشان باشد خودداری کردند و چون این خبر به پیامبر(ص) رسید فرمود این قوم را چه می‌شود که وابستگی را شرط می‌کنند، وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می‌کند، دو دیگر آنکه پیامبر او را مختار فرمود و او جدایی از شوهر را برگزید، سدیگر آنکه به اندازه زنان آزاده عده نگه دارد، چهارم اینکه رسول خدا پس از آن روزی به خانه عایشه رفت و پیش او مقداری گوشت دید، پرسید که این از کجا؟ عایشه گفت گوسپندی را به بربره صدقه داده‌اند و او این گوشت را برای ما فرستاده است، پیامبر فرمودند برای او صدقه است و برای ما هدیه‌یی است که او برای ما هدیه کرده است.

و باز همو از داود بن ابی هند از عامر شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بربره آزاد شد پیامبر(ص) به او فرمودند تعهد همسری تو با خودت قرار گرفت و آزاد شد اینک مختاری - که به همسری خود ادامه دهی یا از شوهرت جدا شوی.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از ابن ابی لیلی، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * شوهر بربره برده خاندان مغیره بود و مغیث نام داشت، و چون بربره آزاد شد پیامبر(ص) او را مختار قرار داد - که اگر می‌خواهد با شوهرش زندگی کند یا از او جدا شود - واقدی در پی این حدیث می‌افزود که ابن ابی لیلی اختیار زن را در موردی می‌دانست که شوهرش برده باشد و در صورت آزادبودن شوهر، آن را جایز نمی‌دانست.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا با آنکه بربره را مختار قرار داد ولی درباره شوهرش با او سخن گفت. بربره پرسید که ای رسول خدا! آیا چیزی بر من واجب است؟ فرمود نه من می‌خواستم برای او شفاعت کنم، بربره گفت مرا نیازی به زندگی با او نیست.

ابوقطن عمرو بن هیشم از شعبه از قتاده از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * مقداری گوشت به حضور پیامبر(ص) آوردند و گفتند این از گوشتی است که به بربره صدقه داده‌اند، رسول خدا فرمود برای او صدقه بوده است و او برای ما هدیه داده است و